

پیکار

(۲)

توفان آراز



۴

ورود پناهجویان به ریه

به گرایش نگران کننده نژادپرستی در ریه اشاره رفت.

حزب نازی نو دانمارک و اتحادیه دانمارک ریه را به پایگاه های شان تبدیل نموده بودند. در واقع تکا-مل نژادپرستی در این شهر تا درجه زیادی برآیند گنشگری های تهییجی این دو سازمان بود.

اتحادیه دانمارک با گنشگری شدیدش در ریه احساسات ملی گرایانه و ضدخارجی مردم را تقویت کرده، و حزب نازی نو به نوبه خود جنبه نژادپرستانه به احساسات مردم بخشیده بود.

برخی از اشخاص مهم شهر از قبیل شهردار، رییس پلیس، مدیر یک دبستان (او مدتی بعد به عنوان یک بچه خواه که چند پسر بچه را مورد سوء استفاده جنسی خود قرار داده بود، افشاء و بی آبرو شد؛ شغلش را از دست داد، و مجازات گردید)، دو تن عضو انجمن شهر، مدیر روزنامه Vestkysten (ساحل غرب) (شعبه ریه)، مدیر یک فروشگاه بزرگ اعضای اتحادیه دانمارک بودند.

در جو مسموم نژادپرستی حاکم بر شهر ریه بود، که صلیب سرخ ۱۰۰ پناهجوی ایرانی را جهت اسکان موقت شان تا زمان پایان رسیدگی به تقاضانامه های پناهندگی آنان به وسیله مقامات مسئول، به این شهر منتقل نمود. این اشتباه بزرگی بود، و از جمله صلیب سرخ در بعد تأییدش کرد.

خبر ورود پناهجویان به ریه در شهر پیچید، و دهان به دهان گشت. این قضیه جنب و جوشی غیر عادی در شهر زاد. مردم لاینقطع به خانم بزرگ و کشیش تلفن می کردند، و ترس و نگرانی شان از ورود پناهجویان را ابراز می داشتند؛ از خانم بزرگ و کشیش چاره جویی می نمودند؛ به آن ها توصیه ترتیب شتاب آمیز مقدمات اخراج پناهجویان از شهر را می کردند، و آمادگی شان برای همیاری در این امر را اعلام می نمودند.

اهالی در گوشه و کنار، در پیاده روها با یکدیگر درباره پناهجویان گفت و گو می کردند. رانندگان تاکسی ها با مسافران در این مورد صحبت می نمودند. در مغازه ها مشتریان با فروشندگان کلامی در این خصوص رد و بدل می کردند. در آرایشگاه های زنانه و مردانه موضوع گپ ها از پناهجویان تشکیل می-یافت. در میخانه ها نیز صحبت اصلی درباره پناهجویان بود. در میخانه ای بو گرفته از مشروب و دود سیگارها یک مرد عامی، که نیمه مست بود، در جریان صحبت با رفقاییش خشم آلود از جا برخاست، و پسا شکستن ته شیشه آبجوی خالیش با کوبیدن آن به میز عربده کشید:

- این خوکای کثیف فقط نباهاس پاشون به این میخونه واشه، و گرنه خودم پاشونو قلم می کنم!
و میخانه چی در پشت پیشخوان در حالی که سینه پشم آلودش را که از زیر پیراهن بازش پیدا بود،
می خارید، با صدای نخراشیده ای افزود:

- جای خوکا تو خوکدونه نه میخونه!

مهمانان با کله های داغ شده از الکل قاه قاه خندیدند.

زن سالخورده ای که چون بسیاری دیگر از اهالی شهر به شدت از تبلیغات مسموم ضدخارجی نازی-
های نو و اتحادیه دانمارک هنایش پذیرفته بود، در یک مکالمه تلفنی با خانمی گفت، او از آن جهت از
پناهجویان می ترسد، که آنان برای مسلمان ساختن مردم به آن شهر آمده اند! ترس یک بازنشسته ساده
لوح از پناهجویان تا درجه ای افتضاح آمیز بود، که او به کلانتری مراجعه نموده، از پلیس درخواست
حمایت از شهروندان در برابر تروریست ها(منظورش پناهجویان بود) را نمود! یک معلم نژادپرست در
کلاس درس از موضوع تضادهای فرهنگی بین پناهجویان و دانمارکیان و سازش ناپذیری فرهنگ
مسیحی و فرهنگ مسلمان بحث کرده، لزوم فاصله گیری اجتماعی از پناهجویان را جهت حفظ پاکیز-
گی نژادی مؤکداً به محصلان توصیه نمود.

در شهر دسته راکر(Rocker)^{۲۴} موسوم به "وایکینگ ها (Vikings)"^{۲۵} نیز که چون راکرهای دیگر
معمولاً از خارجیان بی دلیل نفرت داشتند، در باشگاه شان از موضوع ورود پناهجویان به شهر صحبت
می کردند، و به هم قول می دادند، که حساب شان را خواهند رسید!

آنان که دارای موضع بی طرفانه در قبال خارجیان بودند، از صلیب سرخ به سبب اسکان پناهجویان
در ریه با نادیده گرفتن خطر ناشی از این کار انتقاد می نمودند. ضدنژادپرستان نگرانی شان از بابت
برخوردهای خصمانه اجتناب ناپذیر نژادپرستان و پناهجویان را ابراز می داشتند.

پناهجویان در یک خانه سالمندان در خارج شهر، که پسا ساخته شدن خانه سالمندان مجهزی در
داخل شهر تعطیل شده بود، بنا به تصمیم نظارت بر خارجیان(Tilsynet med udlændinge) اسکان داده
شدند. صلیب سرخ وسایل ابتدایی لازم را در اختیار پناهجویان گذارد، و یک کارمندش به آنان راهنمایی
های ضروری را نمود. پناهجویان دست به کار نظافت محل گردیدند.

پناهجویان از چند گروه ترکیب می شدند:

۱) پناهجویانی که صرفاً جهت احتراز از شرکت در جنگ خانمان برانداز بین ایران و عراق^{۲۶} به
خارج گریخته بودند، و اکثرشان را جوانان تشکیل می دادند. در این گروه تعدادی پسر بچه ۱۴- ۱۲ ساله
نیز وجود داشتند، که والدین شان آن ها را با زحمت زیاد به خارج فرستاده بودند.

۲) پناهجویانی که جنگ به معنای واقعی کلمه از هستی ساقط شان نموده بود، و به اجبار شرایط
ایران را ترک کرده بودند، و تعلق به آن قشری از جامعه داشتند، که بین قشر متوسط و قشر تحتانی
است.

۳) پناهجویانی که به طبقه بورژوازی ایران متعلق بودند. اکثریت شان را جوانان تشکیل می دادند.
اینان در ایران زندگی شان روبه راه بوده، جنگ نه مستقیماً گریبان شان را گرفته بود، و نه آسیبی جدی
به اینان رسانده بود. اینان با سوء استفاده از وضعیت بحرانی کشور و به مقصود ادامه زندگی انگلی و
بی بندوبارشان به خارج گریخته بودند. اینان تعلق به طبقه ای در ایران داشتند، که نه نگرانش از بابت
خودکامگی بود و نه اعتنایی به شرایط زیست غیرانسانی طبقات تحتانی جامعه داشت. این طبقه تنها
نگران از دست دادن سرمایه و امتیازاتی بود که به بهای سرکوب و استثمار طبقه کارگر ایران به دست
آورده بود. در گذشته همین طبقه بود که توسط رژیم پادشاهی - فاشیستی پهلوی نمایندگی می گردید؛
بعد تحت رژیم اسلامی - فاشیستی نیز قشر دیگری از آن اساس رژیم حاکم را تشکیل داد. به عبارت دیگر
انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران قشر پیشین بورژوازی(کمپرادور) را از کار براندخت، و قشر دیگری از آن را
روی کار آورد. و در نفس بورژوازی بودن جمهوری اسلامی نیز محل تردید نبود، به این دلایل:

الف- پاک گردانیده شدن و مشروعیت یافتن مالکیت و استثمار سرمایه داری، که در انقلاب زیر سؤال رفته بود. مالکیت می باید مشروعیت بیابد، و چه امری طبیعی تر از این که آن را ابتداء از طریق تبدیلیش به مالکیت دولت ظاهراً برانگیخته انقلاب مشروع نمایند.

ب- امحاء دستاوردهای دموکراتیک قیام، و حفظ توده ها در وضع بی حقوقی سیاسی. با اتکاء به وحشت زایی و تحمیق مذهبی توده ها، تخطئه و سرکوب آرمان برابر آنان، و زدن مُهر " غربی" و " امپریالیستی" به خواسته های آنان. در جریان تهاجم رژیم به دستاوردهای دموکراتیک قیام، بورژوازی به مثابه یک طبقه انسجام و اقتدار سیاسی خود را بازیافت.

پ- بازسازی دستگاه پایداری و متعارف سرکوب، پاک گردانیدن و بازسازی نیروهای مسلح نظامی، پلیس سیاسی و دستگاه دیوان سالاری.

ت- وادار ساختن توده ها به پذیرش سطح معیشت نازل و عواقب فلاکت بار بحران اقتصادی. این بحرانی بود که در یک مرحله قبل خود زمینه مادی بحران انقلابی را تشکیل می داد، و جناح های گوناگون جمهوری اسلامی عملاً به نام انقلاب بار مصایب آن را بر دوش کارگران و زحمت کشان نهادند.

ث- توجیه ارتباطات دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی بورژوازی حاکم با دول امپریالیستی و واپس گرا-یی بین المللی.

ج- سرکوب وسیع جنبش چپ انقلابی و راندن اعتراضات اقشار غیرپرولتار به زیر پرچم آپوزیسیون مؤدب لیبرال. چپ روان که در طول انقلاب پا به مبارزه آشکار و وسیع نهاده بودند، می باید برای احیاء اوضاع سابق با قساوت تمام سرکوب گردند. در عین حال لازم بود اقشار غیرپرولتاریایی که در دوره انقلابی از زیر پرچم لیبرالیسم بیرون آمده بودند، مجدداً تا حد شعارهای یک آپوزیسیون لیبرال عقب رانده شوند.

اعضای طبقه بورژوازی ایران در خارج از کشور نیز اگر گنشگری سیاسی ای داشتند، تنها به هدف سرنگونی قشر حاکم بورژوازی در ایران و تعویض آن با قشر دیگری بود، و مردم در دیدگان شان چیزی جز ابزار زنده تحقق این هدف به شمار نمی رفتند.

جوانان متعلق به این طبقه از کودکی عادت به زندگی حفاظت شده و لاقیدانه یافته بودند، و این جا نیز هدفی جز چسباندن خود به طبقه بورژوازی خارجی، تقلید کورکورانه از شکل زندگی منحنطانه آن نداشتند. آنان برای برخورداری از همان امتیازات اجتماعی ای به دانمارک آمده بودند، که در ایران عصر فاشیسم پادشاهی آن را به عنوان یک حق طبقاتی مسلم دارا بودند.

در این گروه از جمله یک مرد پنجاه ساله به نام بهرامی وجود داشت، که در ایران مالک یک کارخانه کفش سازی کوچک بوده، که در نتیجه بحران اقتصادی عمیق مملکت تعطیل شده بود. او متعصبانه به اخلاق و سنن طبقاتی بورژوازی ایران چسبیده بود. پان ایرانیست بود. آدمی متظاهر و در عین حال ترسو بود، و علاقه زیادی به ریاست منشی داشت. سعی می کرد خود را در کانون قرار دهد. این جا نیز بی دلیل خود را رئیس پناهجویان به شمار می آورد. در ریه نیز سرخود در اقامتگاه تقسیم کار و تعیین وظایف روزمره را به دست گرفت. پناهجویان به سبب سن و سالش ظاهراً ملاحظه اش را داشتند، غیر از پناهجویان سیاسی که به او اعتناء نمی کردند، و در بین خود وی را " تخم مرغ فاسد" می خواندند.

۴) پناهجویانی که به علل سیاسی ناچار از ترک ایران بوده اند. اینان اعضای گروه ها و سازمان های مخالف رژیم بوده، به معنای درست کلمه علیه آن جنگیده بودند، و بهاء مبارزه شان را نیز به اشکال گوناگون از قبیل تحمل شکنجه روانی و جسمانی در زندان های رژیم پرداخته بودند، و اقبالش را داشته اند که با مشکلات بسیار از ایران به گریزند.

پناهجویان سیاسی در خارج به هیچ وجه از مزاحمت و ایذاء های جمهوری اسلامی ایران در امان نبودند. جمهوری اسلامی عوامل خود را به هدف شناسایی و ایذاء مهاجران سیاسی در خارج (عمدتاً فعال ترین شان) بسیج ساخته، به خارج اعزام می داشت، و این عوامل در خارج - که عملیات شان در سفارت خا- نه های جمهوری اسلامی طرح ریزی و هزینه آن تأمین می گشت - در همکاری نزدیک با عناصر واپس گرای لبنانی و فلسطینی مأموریت های گوناگون، از جمله تروریستی، اجراء می نمودند. مأموریت های

عوامل جمهوری اسلامی ایران در خارج کلاً به دو سطح تقسیم می شدند: در سطح بالا، ترور شخصیت- های رهبری کننده سازمان های سیاسی در خارج. در سطح پایین، مزاحمت به مهاجران سیاسی اعضاء سازمان ها چون حملات جسمانی به آن ها.

به عنوان نمونه هایی از اقدامات واپس گرایانه عوامل جمهوری اسلامی ایران در خارج بودند: ترور غلام کشاورز، مقیم سوئد، در ۱۹۸۹، که ضمن سفرش به قبرس رخ داد. حمله به یک جوان ایرانی گنشگر در یک سازمان سیاسی به وسیله یک چاقوکش در اداره پست ایستگاه راه آهن مرکزی کپنهاگ، که شرحش در شماره ۸ فوریه ۱۹۸۹ روزنامه *Politiken* (سیاست) درج گشته بود. به زودی روشن شده بود، که واقعه مذکور در شمار یک رشته عملیات تهاجمی بوده، که به وسیله عوامل جمهوری اسلامی ایران انجام می شده است. یک ماهنامه دانمارکی به نام *Press* (مطبوعات) نیز گزارشی در این خصوص منتشر ساخته بود. ضمناً در ۱۹۸۹ ماهنامه ای فرانسوی به نام *Globe* (گlobe) (پاریس) افشاء نموده بود، که بسیاری از مدافعان جمهوری اسلامی ایران در ممالک اروپایی افرادی هستند، که از سوی آن جمهوری تأمین مالی می گردند. در این ماهنامه از " خریداری" چندین شخصیت فرهنگی از قبیل فیلم سازان، خبرنگاران، نویسندگان، آهنگ سازان، یک مدیر برنامه های نمایشی برای کار به نفع جمهوری اسلامی ایران در کشورهای متبوع شان پرده برداشته شده بود.

در گروه پناهجویان سیاسی مردی به نام مرتضی با روحیه و آرمان انقلابی وجود داشت. او در ایران فعالانه در مبارزات سیاسی - اجتماعی مردم شرکت جسته، گنشگری تهییجی مؤثری برای سازمانش انجام داده بود. مرتضی بهاء فعالیتش را نیز پرداخته بود. او دستگیر شده، روانه " زندان اوین" گشته، و آن جا زیر شکنجه کشیده شده بود. هنوز اثر ضربات شلاق جلادان زندان بر پشتش باقی بود. خاموش کرده شدن آتش سیگار جلادان روی پوست سینه اش آن را خال خالی کرده بود. در اثر دادن شوک الکتریکی با وصل نمودن سیم های برق به نوک پستان هایش، لکه های کبودی روی پستان ها پدید آمده بودند. این در زمانی بود، که رژیم اسلامی در ۱۳۶۷ هزاران زندانی سیاسی را کشتار نموده بود. این کشتار از اواخر تیر ماه آن سال آغاز گشته، عمدتاً در مرداد تا اواسط شهریور انجام پذیرفته بود. کشتار دامنگیر زندانیان چپ گشته بود.

مرتضی پیش از روانه شدن به " زندان اوین" در شمار آن عناصر چپ بود، که در شهریور ۱۳۶۷ در گوهردشت به محاکمه کشیده شده، و از آنان ۶۰۰ تن اعدام گردیده بودند. مقامات ارتباط بندهای " زندان اوین" با یکدیگر را قطع نموده بودند. از بند آسایشگاه " زندان اوین" کلیه زندانیان اعدام گشته بودند. از سالن ۳ " اوین" نیز کسی زنده نمانده بود. از زندانیان سالن ۶ هم بسیاری به جوخه اعدام سپرده شده بودند. از بند ۲ بالا تنها ۱۳ تن از زندانیان زنده مانده بودند، که مرتضی یکی از آنان بود. مرتضی زمانی که از ایران می گریخت، به خوبی می دانست، که روزی بازخواهد گشت، و در پیکار سرنوشت ساز مردمش در راه آزادی نهایی شرکت خواهد جست. او شکست ملتش را به چشم دیده بود، و یقین داشت، که روزی شاهد پیروزی او نیز خواهد گردید. او می دانست، که شکست یک آزمون، عامل بالقوه فرهیختگی سیاسی ملت است: " شکست ملت را هدف قرار می دهد. تمام آن چه را که پاکیزه و نیرومند است، به یک طرف پرتاب کرده و آن ها را پاکیزه تر و نیرومندتر می سازد، و مابقی را به طرفی دیگر، آن ها را خرد کرده و مقاومت شان را درهم می شکند. و سکون جماعتی را که به خواب فرورفته یا عقب مانده اند تمییز می دهد، آن ها را از بخشی که به کار می آیند، و به پیش روی شان ادامه می دهند، سوا می کند." (رولان)^{۲۷}

خبر ورود پناهجویان ایرانی به ریه کشیش را خشمگین ساخت. او احساس می نمود، که شهر به اشغال پناهجویان درآمده است! وی این پناهجویان را عناصر مزاحمی به شمار می آورد. او در جامعه دینی (meni-ghed) خود ۲۱ سال کشیش بوده، با زیر و بم زندگی بسیاری از مردم آشنا بود. او خود را یک نوع سرکرده معنوی مردم به شمار می آورد، و حرفش وزنه ای بود.

در این جا کشیش شاهد تولد هزارها تن شده بود. کودکان بسیاری را غسل تعمید داده بود. مردان و زنان زیادی را به عقد هم درآورده بود. مراسم خاک سپاری چندین تن را به جای آورده بود. به سهم خود در پابرجایی مسیحیت در جامعه دینی خود و به ترغیب مردم به پیروی مستمر از آن پرداخته بود. در کلیساها برای مردم وعظ لوتریانی نموده بود.

کشیش با گذشت سال ها جزیی از جامعه این مردم گشته بود، و مردم او را از خود می دانستند، و فرهنگ و سنن مردم از آن کشیش نیز بود. کشیش می دانست، که خارجیان با این فرهنگ و سنن بیگانه اند، و بیگانه نیز خواهند ماند.

کشیش، اما، از اعتماد و احترام مردم به خود سوء استفاده کرده بود. او برای واداشتن مردم به پیروی از کارزار ضدخارجیش کوشیده بود، و از هیچ تلاشی جهت زادن و پروردن احساسات ضدخارجی در مردم و تقویت حس ملی گرایانه شان به حد افراط فروگذار ننموده بود. برای کشیش همزیستی فرهنگی با خارجیان مفهومی نداشت، و او نه تنها در جامعه دینی خود، بلکه در سراسر کشور جایی برای خارجیان تشخیص نمی داد.

کشیش سخت به سیاست مهاجرت دولت معترض بود، و اصلاً عقیده داشت، که دانمارک نباید دارای یک سیاست مهاجرت باشد، زیرا دانمارک یک کشور مهاجران نیست. به قول کشیش آدمی تنها می تواند به یک سرزمین باکره چون آمریکا یا استرالیا پیشین مهاجرت نماید، اما نه به یک سرزمین ملی دیرینه از نوع دانمارک. به نظر کشیش خارجیان در دانمارک تنها می توانند مهمانان باشند. اگر قرار باشد دانمارک یک کشور مهاجران گردد، آن گاه دیگر نمی تواند موطن خود دانمارکی باشد.

هنگامی که کشیش خبر ورود پناهجویان به ریه را دریافت داشت، سرگرم مبارزه علیه پویش سازمان کمک به پناهندگان در کشور برای جمع آوری کمک مالی بود.

آن سال نیز چون سال های پیش سازمان کمک به پناهندگان یک پویش وسیع برای جمع کمک مالی مردم پیش می برد. این پویش از سوی رسانه های جمعی کشور نیز پشتیبانی می گردید. پویش سازمان کمک به پناهندگان در آن سال به جمع آوری شدن ۵۰ میلیون کرون دانمارک انجامید.

کشیش در مبارزه اش علیه این پویش از جمله مقالاتی را به صورت آگهی در روزنامه ها، خاصه در *پُست یولند* - که طی چند سال با آن همکاری نزدیک داشت - به چاپ می رساند، و مردم را به خودداری از کمک مالی به سازمان مذکور دعوت می نمود. کشیش در این گونه مقالات همزمان تأکید می کرد، که اکنون مردم فرصت مطالبه یک نظرخواهی عمومی درباره سیاست پناهندگی دولت را یافته اند. او مردم را به مبارزه بر ضد سازمان کمک به پناهندگان و سیاست پناهندگی فراخوان می داد. کشیش در این آگهی ها عکس خود را نیز به چاپ می رساند، و جهت امکان تماس مستقیم مردم با او نشانی و شماره تلفنش را ذکر می کرد. در زمره این مقالات آگهی گونه جنجال برانگیز کشیش مقاله ای با عنوان "Ikke én" (نه یک کرون!) بود، که در *پُست یولند* به چاپ رسیده بود.

در واقع نیز استقبال مردم از مقالات آگهی گونه کشیش در خور توجه بود. تعداد کثیری به فراخوان کشیش پاسخ مثبت دادند، و همزمان مردم مبلغی بالغ بر ۴۰۰۰۰۰ کرون جهت مبارزه علیه قانون پناهندگی به کشیش ارسال داشتند.^{۲۸}

کشیش از حمایت مردم از خود سوء استفاده نمود. فاش شد، که او فهرست اسامی اشخاصی را که به او رجوع نموده بودند، و وی به آنان قول محرمانه نگاه داشتن نام شان را داده بود، در اختیار *اتحادیه دانمارک* گذارده، و این اسامی از طریق اتحادیه به اطلاع دواير نازیستی نو رسیده است!

سه روز از ورود پناهجویان به ریه می گذشت.

طی آن سه روز کشیش لاینقطع به لزوم مبرم آغاز کارزاری بر ضد پناهجویان در ریبه و تحریک مردم به اعمال فشار همه جانبه بر آنان جهت مجبور ساختن شان به ترک شهر، و در صورت عدم مؤثر بودن آن، مبارزه مستقیم در این راه اندیشیده بود. کشیش هم چنین آگاه بود، که چنین اقدامی مستلزم طرح یک نقشه است.

شب روز سوم ورود پناهجویان به ریبه کشیش به خانم بزرگ تلفن نمود، و او را از اندیشه هایش در رابطه با پناهجویان مطلع ساخت.

کشیش و خانم بزرگ سپس تلفنی با رییس پلیس، مدیر روزنامه ساحل غرب و مدیر نژادپرست یکی از فروشگاه های بزرگ تماس گرفته، اندیشه های شان را با آنان نیز در میان گذاشتند. برآیند این تماس های تلفنی گذاشته شدن قرار یک جلسه در منزل مدیر روزنامه بود.

کشیش پیش از راه افتادن به طرف محل برگزاری جلسه، با همسرش الیزابت (Elisabeth) درباره اندیشه هایش درخصوص لزوم مبارزه علیه پناهجویان مشورت نمود. کشیش عادت داشت پیش از صورت دادن کارها با همسرش مشورتی به عمل آورد.

روز مقرر، پنجشنبه ۲۸ اوت، رسید، و جلسه ساعت ۸ شب در منزل مدیر روزنامه آغاز گردید. کشیش جلسه را گشود:

- دوستان! ما امروز برا بحث و چاره جویی درمورد مسئله ای این جا جمع شدیم، که شاید یکی از بزرگ ترین مسائل شهر طی چندین سال باشد، و اون مسئله هم می دونیم، که انتقال یک صد پناهجوی ایرانی به این شهره.

کشیش عینکش را با فشار انگشتی روی بینی جلوی چشمانش میزان کرد، و ادامه داد:

- بله، وجود پناهجوها در این شهر یه مسئله بزرگه. هم یه مسئله آنی و هم یه مسئله آتی. مسئله آنی به این معنی که بار سنگین مالی اقامت پناهجوها در این شهر به دوش مردم گذاشته خواهد شد. و آتی به این معنی که در آینده بعد از به اصطلاح جذب شدن این پناهجوها در جامعه، اونا مٹ زالو به صندوق کمک اجتماعی دولت خواهن چسبید، صندوقی که موجودیش از رهگذر مالیاتای مردم تأمین میشه. ما تا امروز همیشه و همه جا گفتیم، که سازمان کمک به پناهندگان دیگه دولتی در داخل دولت شده، و وجودش بسته به ورود مداوم پناهجوهاست. قدرت اهریمنی این سازمان به جایی رسیده، که در ۱۹۸۳ با قانون خارجیان اصلاً مقامات این مملکتو از بازی کنار گذاشته!

مدیر روزنامه در مبل چرمیش در میان سخنان کشیش گفت:

- بله، همونطور که جناب عالی نوشتین، سیاست پناهندگی به اصطلاح "انسونی" دولت به معنای رجحان پناهنده ها بر دولته. چنین سیاستی آرمان گرایانه، و ترجیح داده شدن خارجیا به مردم. خیلی جالب نوشتین، که ارجحیت پیدا کردن پناهندگان بر دولت به معنای کنار گذاشته شدن مردم به نفع خار جیاس. مردم بومی تو کشور خودشون به پناهنده ها تبدیل می شن!

خانم بزرگ در جایش اندکی به جلو خم شد، و گفت:

- و در مقاله ای به موضوع عدم برابری انسان ها، که با موضع نژادپرستانه ما می خونه، اشاره فرمو- دین. اون جا کاملاً درس نوشتین، که انسانا متفاوتن؛ اونا در زمونا و کشورای مختلفی با پیش شرطای جور واجور به دنیا اومدن. انسانا رو نمی شه با یه ایدئولوژی برابری یکسان کرد، که متناقض با وا- قعیه.

کشیش با حرارت سخنان قطع شده اش را دنبال کرد:

- رویه سازمان کمک به پناهندگان به خوبی ورشکستگی سیاست جذب سازی این سازمانو در دانما- رک نشون داده، به طوری که امروز هزارها پناهجو به عوض شاغل بودن، مٹ مفتخورا به صندوق کمک اجتماعی دولت وابسته ن، و از رهگذر مالیاتای مردم زندگی می کنن. صلیب سرخ ادعا می کنه، که این صد تا پناهجو موقتاً در ریبه اسکان داده شدن، در صورتی که ما خوب می دونیم، که خیلی از این پناهجو ها، کسی چی می دونه شاید اصلاً همه شون، تو این شهر موندگار خواهن شد. در زمونی که چند هزار بی- مسکن تو این شهر وجود داره، این پناهجوها آپارتمانارو اشغال خواهن کرد، یعنی مسکنا رو از دست

مردم خواهند قاپید. بسیاری شون در بحبوحهٔ بیکاری مردم شهر به کارگاه‌ها راه پیدا خواهند کرد، یعنی کارو از دست مردم خواهند گرف. بچه‌هاشون به مدارس راه پیدا خواهند کرد، و والدین شون ترتیب داده شدن ساعات درس به زبون مادری شونو به خرج مردم از شهرداری تقاضا خواهند کرد. ما می‌دونیم، که اینا عادت دارن مٹ موشا زاد و ولد کنن، و خیلی از بچه‌هاشونم هرگز از نظرات روانی و مغزی به رشد طبیعی نمی‌رسن، یعنی از قراری که می‌گن، چنین استعدادی در این گونه بچه‌ها وجود نداره! حالا ناقص الخلقه‌هاشون به کنار. اینا خودشونو تکثیر و در این شهر ریشه خواهند کرد، ریشه‌ای که درآوردنش هرگز برا مردم میسر نخواهد شد! مردم این شهر هیچ دلیلی برا پذیرفتن این پناهجوها تو شهرشون ندارن، چونکه اونا از دنیایی اومدن که در قطب مخالف دنیای مردم ماس. آقایونی که این جا حضور دارن، مٹ من اعضای اتحادیهٔ دانمارک ان، و می‌دونن، که در مواضع ما تصریح شده که دانمارک یه ملت واحده، و ما باید این وحدت قومی رو حفظ کنیم. هم چنین خارجیارو که مسبب تبدیل شدن دانما- رک به یه کشور چن ملیتین باید از مملکت اخراج کنیم. در ضمن آقایون به خاطر دارن، که ما تشکیل کمیسیونی به منظور بررسی عواقب حضور خارجیا در دانمارک و مقابله با تأثیرات زندگی خارجیا در کشور رو پیشنهاد کردیم ...

خانم بزرگ به میان حرف‌های کشیش دوید:

- حزب ما با مواضع اتحادیهٔ شما آقایون کاملاً موافقه، و از تشکیل چنین کمیسیونی هم حمایت می‌کنه.

کشیش سخنانش را دنبال کرد:

- در دنیای پناهجوها فرهنگی با اساس اسلامی وجود داره، و در دنیای ما فرهنگی با اساس مسیحی، یعنی مذاهبی که هیچ وجه اشتراکی با هم ندارن. مذهب اسلام در دنیای اونا اخلاق و یه شکل زندگیو سا- خته و اجازه داده، که با اخلاق و شکل زندگی مسیحی در تضاد کامله. در دنیای پناهجوها مذهب با سیا- ست عجینه، حال اون که در دنیای ما مذهب از سیاست جداس. فطرت پناهجوها، که در اساس تولید فر- هنگ و اخلاق اسلامی اونا، پناهجوها رو به قبول نظام دیکتاتوری و زندگی تحت اون عادت داده، در حالی که فطرت مسیحی ما رو از بچگی مون با روح نظام دموکراتیک بار آورده. همین تربیت شدن پنا- هجوها با روح دیکتاتوری دلیل بارز اینه، که اونا هرگز قادر به زندگی در جامعهٔ دموکراتیک نیستن، و برا چنین جامعه‌ای تنها تولید مزاحمت گوناگون خواهند کرد. اینا تا جایی به دیکتاتوری معتادن که حتی نتونستن حکومت پادشاهی مایل به غرب در کشورشونو هم که خدمات تاریخی در راه مدرنیزه کردن مملکت، مبارزه علیه بیسوادی و ارتقای سطح زندگی مردم انجام داده[کشیش این گونه اطلاعات دربارهٔ ایران عصر اختناق پهلوی(۵۷-۱۳۰۴ش) را تنها می‌توانسته از منابع رسمی چون وزارت امور خارجهٔ پادشاهی دانمارک به دست آورده باشد!]، هضم کنن، و برا روی کار آوردن یه دیکتاتوری سیاه قرون وسطایی از نوع اسلامی در کشورشون انقلاب کردن! و پناهجوهای به اصطلاح سیاسی ایرانی نه به جُرم فعالیت و برا ایجاد نظام دموکراتیک تو کشورشون، بلکه به جُرم فعالیت در راه نظام کمونیستی و برقراری یک دیکتاتوری سرخ تحت تعقیب بودن و به خارج فرار کردن. تو کشور این پناهجوها قانون و احترام به قوانین معنی نداره. اینا از پای بچگی شون به این صورت بار می‌آن که با قانون خودشون زندگی کنن، و بنابراین زندگی اکثرشون، آگاه یا ناآگاه، ماهیت تبهکارانه به خودش می‌گیره. وجود پناهجوهای ایرانی در این شهر مسئلهٔ دیگه‌ای هم ایجاد خواهد کرد، و اون کوشش شون برا پخش افکار اسلامی قرون وسطایی و تروریستی خواهد بود. دوستان حتماً به خوبی به خاطر دارن، که همین دو سال پیش موضوع وجود عناصر تروریست بین پناهجوها چه جنجالی به پا کرد، و تا چه اندازه باعث ترس مردم شد!

این جا رییس پلیس زبان به سخن گشود:

- و همین موضوع وجود عناصر تروریست بین پناهجوها علت این شد که مقامات امنیتی کشور-

مون به هدف شناسایی این قبیل عناصر و جلوگیری از ورودشون به دانمارک با مقامات امنیتی خاورمیا-

نه، به ویژه اسرائیل [بخوان: رژیم صهیونیستی] و اروپا در ارتباط منظمی قرار به گیرن. این ارتباط خو- شبختانه تا امروز نتایج مثبتی داشته.

مدیر روزنامه با آن شکم گنده اش، قیافه حق به جانبی به خود گرفت، و به دنبال رییس پلیس به سخن درآمد:

- و ما به نوبه خودمون در روزنومه چقد در مقالات و سرمقالات مون این نکته رو مؤکداً تکرار کردیم، که سیاست و قانون مهاجرت به قدری نامسنولانه هستش که امروز هر عنصر مظنونی که به مرز بیاد و تو پاسگاه کلونتری خودشو پناهجو معرفی کنه، بلافاصله به مملکت راهش می دن، و به حساب مردم ازش پذیرایی می کنن، و اکثریت قریب به اتفاق شونم بعد از مدتی موفق به گرفتن پناهندگی می شن! کشیش با تبسم تمسخرآمیزی گفت:

- و اگه تقاضای پناهندگی شون هم از طرف مقامات رد بشه، سازمان کمک به پناهندگان آماده س که در جریان مداخله کنه، و مقاماتو مجبور به بررسی مجدد تقاضاها و دست آخر قبول کردن شون کنه! مدیر روزنامه سرش را به علامت تأیید تکان و ادامه داد:

- بله کاملاً همین طوره که فرمودین. دوستان حتماً با من همعقیده ن که قانون پناهندگی مصوب ۸۳ بُعد تازه ای به این سیاست انتحاری دولت داد، و به معنای واقعی کلمه مرزهای مملکتو به طور کامل به روی سیل پناهجوهای مسلمان جهان سوم باز کرد. ما تو روزنومه سعی کردیم با ارائه آمار رسمی مخارج هنگفتیو که پناهجوها برا این مملکت و مالیات پردازاش می تراشن، به مردم نشون بدیم. در سپتامبر همین سال جاری تقریباً ۳۰۰۰ پناهجوی تازه به دانمارک وارد شدن. این معادل ۳۵۰۰۰ پناهجو در ساله. فقط اشکالات اتفاقی در حمل و نقل پناهجوها از جهان سوم امروز خوشبختانه تا حدودی تونسته میزان پناهجوها رو کاهش بده. هیچ اسلوب مطمئنی برا تمییز پناهجوهای غیرواقعی از واقعی، یعنی پناهجوهای که صرفاً به منظور سوء استفاده از امکانات رفاهی اجتماعی دانمارک به این جا میان، از سایر پناهجوها وجود نداره. صرف جذب هر یک پناهنده به بهاء ۱۳۰۰۰۰ کرون برا مردم مالیالت ده این کشور تموم می شه. به این ترتیب جذب سازی یک هزار پناهنده مقتضی صرف ۱۳۰ میلیون کرونه. همین سه روز پیش من در سرمقاله روزنومه مؤکداً نوشتم: مهاجرت به دانمارک رو متوقف کنین! سیاستمدارا رو مجبور از فکر تازه بکنین! خیر، دوستان، امروز دیگه برا هیش کی در این مملکت کوچیک ترین شکی باقی نمونده، که اکثر این به اصطلاح پناهجوها نه در نتیجه خطر و در معرض تهدید حیاتی قرار گرفتن، که به خاطر سوء استفاده از شرائط رفاهی دانمارک مٹ مغولا به این مملکت سرازیر می شن!

خانم بزرگ سیگاری به سر چوب سیگاری دراز گرانبهایش از عاج - که جامعه نازی های نو نروژ به او هدیه کرده بود - فرو و روشنش کرد؛ یک پایش را که پوستش چروک خورده، به استخوان چسبیده بود، و زیر پوست رگ های آبی درشتی توی چشم می زد، روی پای دیگرش انداخت، و با صدای زنگ داری در صحبت دخالت کرد:

- و ما از آغاز مهاجرت خارجیا به اروپا، توأمأ دانمارک، لاینقطع به مردم و سیاستمدارای این مملکت، که باز زیر نفوذ یهودیا قرار گرفتن، مؤکداً گوشزد کردیم، که وجود خارجیا تو این کشور موازنه نژادیو به شدت به هم می زنه، و تنها راه حل مسئله فعلی خیلی ساده اخراج خارجیا از کشوره، یعنی همون مطالبه ای که اتحادیه آقایون هم به پیش کشیده. همون طور که آقایون مطلعن، حزب ما مٹ احزاب برادرش در غرب تا امروز لزوم مبارزه مستقیم علیه خارجیا با تموم وسایل ممکنو ترویج کرده. و این کارزارم خوشبختونه تا کنون نتایج خوبی داشته، به طوری که مبارزه مردم علیه خارجیا مدتی که شروع شده. آقایون دلیلی برا انکار ثمرات مثبت و رضایت بخش عملیات ضدخارجی حزب نازی نو در دانمارک ندارن! شعار ما همیشه این بوده: دانمارک برا دانمارکی ها! (Danmark for danskere) مردم دانمارک می تونن خیلی چیزا از عملیات مستقیم ضدخارجی رفقای همحزبی ما در آلمان و نروژ یاد بگیرن. از جمله این عملیات اخیراً در نروژ صورت گرفته، و ثمرات خوبی به بار آورده. تو شهرهای بروموندال (Brumunddal) و هامار (Hamar) فعالیت گسترده تازه ای برضد پناهجوها شروع شده. در این دو

شهر نروژ نیروهای حزب برادر ما دارای پایگاه قدرت مندی هستند. از جمله فعالیتای اونا این بوده، که بعد از ۶ نوبت بمب گذاری و ایداء یه مغازه دار پاکستانی رو که روشو زیاد کرده بوده، و دست اندکار تبلیغات ضدنژادپرستی شده بوده، مجبور از ترک شهر کردن. چن روز بعد عملیاتی برضد پناهنده های ایرانی مقیم همار ترتیب داده شده، به شکلی که اونا جرئت بیرون اومدن از منازل شونو نداشته ن! رفقای ما به منزل یه ایرانی تیراندازی کرده ن. دو ایرانی دیگه هم از ناحیه سینه با چاقوی یه رفیق ما زخمی شده. رفقای ما موفق شدن ایرانی ها رو در همار تا حدی تحریک بکنن، که اونا رو به صحنه زد و خورد بکشونن. در این عملیات، جنبش مردمی برضد مهاجران (Folkebevægelse mod Indvandrere) هم پشتیبان حزب برادر ما بوده. البته اینا که گفتم نمونه های کوچیکین، و نمونه های مهمو می شه از آلمان آورد. خانم بزرگ مکئی کرد. پُکی از ته چوب سیگاری به سیگارش زد. دود ابر مانند آن را با تکان دست از جلوی صورتش به طرفی راند، و ادامه داد:

- من فقط متأسفم، که سعی مون برا جلب آقای رییس بیمارستان به جمع مون هنوز نتیجه نداده. ظاهراً اتخاذ تصمیم نهایی براشون مشکله. ایشون با تخصص شون در زمینه دارویی و نفوذشون در تشکیلات درمانی می تونن کمک بسیار مؤثری به ما باشن؛ دسترسی و استفاده از بعضی داروجات رو به صورت وسیله مبارزه برا ما ممکن کنن! در مواردی، به طوری که مثلاً در نروژ ثابت شده، داروهای منفعل کننده و حتی در موارد اضطراری معدوم کننده به صورت قُرس ها و مایع های تزریق شدنی می-تونن اهمیت سلاح رو داشته باشن! ما توسط ایشون هم چنین می تونیم با پزشکان و داروسازان مرتبط بشیم. من امشب این جا یه بار دیگه و با اعتقاد راسخ به آقایون لزوم توسل به زور در مبارزه برضد پناهجوها رو تکرار می کنم، و پیشاپیش به آقایون اطمینان خاطر می دم، که حزب ما حتی در این شهر حاضر به قرار گرفتن در رأس چنین مبارزه ایه.

کشیش عینکش را برداشت، و چشمانش را که آب افتاده بود، با دستمال پاک کرد، و گفت:
- پس از قرار معلوم همه باید با لزوم آغاز مبارزه علیه پناهجوها در ریبه به هدف وادار ساختن شون به ترک شهر موافق باشن. این طور نیس؟
حاضرین حرف کشیش را تأیید نمودند:
- بله، کاملاً.
آن گاه کشیش گفت:

- خوبه. اما دوستان حتماً باید به این نکته فک کرده باشن، که چنین مبارزه ای چندجبهه ای و نیازمند یه نقشه س.
مدیر فروشگاه بزرگ که تا آن هنگام چیزی نگفته بود، حرف کشیش را تأیید کرد:
- نظرتون صحیحه. مبارزه باید طبق نقشه منظمی پیش بره.
کشیش:

- اگه دوستان موافق باشن، من پیشنهاد می کنم چنین نقشه ای در دو مرحله عملی بشه. در مرحله اول هدف باید تهییج از طریق جمع آوری امضاء های مردم درمورد تمایل اونا به پاک سازی جامعه این شهر از وجود پناهجوها، نوشتن نامه مستقیمی به شخص رییس صلیب سرخ، همزمان انتشار مقالاتی در رابطه با پناهجویان و تحریک احساسات ملی اهالی برضد اونا و ایراد سخنرانی ها در اماکن عمومی باشه. اگه این مرحله نقشه به هدفش نرسید، اونوقت مرحله دوم، که مبارزه مستقیم جسمانی علیه پنا-هجوها به مقصود ارباب کامل شون و فراری دادن شون از شهر خواهد بود، شروع می شه. یک همچین نقشه ای بود که اهالی شهرک اوستر هایست (Øster Højst) در ۱۹۸۵ می باید برضد ۵۰ پناهنده ایرانی، که سازمان کمک به پناهندگان اون جا اسکان شون داده بود، عملی کنن. اما اونا متأسفانه به اعتراض خشک و خالی به سازمان کمک به پناهندگان اکتفاء کردن، و در نتیجه کسی به داشون نرسید.
همه حاضران سرهای شان را به نشانه موافقت با کشیش تکان دادند.
خانم بزرگ از کشیش کنجکاوانه پرسید:

- اما منظورتون از مبارزه جسمانی مستقیم علیه پناهجویان چیه؟ چنین مبارزه ای به چه صورت و با چه وسایلی باید پیش برده بشه؟
کشیش پاسخ داد:

- اجرای این مرحله نقشه برعهده شماس. شما با وسایلی که به نظرتون می تونه عملی کننده هدف ما باشه، به ابتکار خودتون می تونین مرحله دوم نقشه رو ترتیب بدین.
خانم بزرگ برقی در چشمانش درخشید. گفت:

- آقایون مطمئن باشن ما تو این شهر درسی به این پناهجویا، خیر به این اشغالگرای خارجی بدیم که تا عمر دارن فراموش شون نشه! همون طور که درسی که رفقا و رهبران ما در رایش سوم به یهودیای دزد و قدرت طلب دادن، هرگز فراموششون نخواهد شد! در ضمن عملیات مؤثر ما بر علیه پناهجویا در این شهر عبرتی برا خارجییای دیگه خواهد بود! وقتی نوبت اجرای مرحله دوم نقشه برسه، من شخصاً در تنظیم عملیات شرکت خواهم کرد.

و بعد با تبسم تمسخر آمیزی افزود:

- اینا نمی دونن اروپا چیه و اروپاییا کیان!

مدیر روزنامه سرش را به طرف او برگرداند:

- زمونی که اروپاییا به دنیا سروری می کردن، اسلاف اینا تو آغلا یونجه می خوردن!

خانم بزرگ در جایش از شنیدن این حرف کف دستش را به زانویش زد، و خنده جانانه ای کرد. بعد رویش را به رییس پلیس کرد، و از او پرسید:

- ولی عکس العمل پلیس در برابر این عملیات ما چطور خواهد بود؟

رییس پلیس:

- این گونه عملیات از نقطه نظر ما یه اقدام ملی و میهن پرستانه به حساب میاد. وانگهی تو این مملکت تظاهرات مردم قانوناً آزاده، بی تفاوت به این که از طرف کدوم سازمان یا گروهی صورت به گیرن. پلیس به طور کلی در این عملیات دخالت نخواهد کرد، مگر این که عملیات جانب راهکارانه شو از دس بده، و از حدود مشخص فراتر بره، که در این حالت صورت غیرقانونی به خودش می گیره، و به اعتبار پلیس به عنوان مجری قانون لطمه می زنه، و پلیس موظف به متوقف کردنش. کشیش گفت:

- البته در مرحله اول نقشه اقدامی هم باید بکنیم، و اون افشای فطرت تبهکارانه پناهجوهاست. در این خصوص باید ابتکاراتی به خرج داد. مثلاً آقای مدیر فروشگاه بزرگ امکان خوبی برا به خرج دادن این گونه ابتکارات دارن.

و آن گاه سرش را به مدیر فروشگاه بزرگ کرد، و با لحن معنی داری از او پرسید:

- متوجه منظوم که هستین؟

و او با تبسمی موزیانه:

- البته. شما این کار رو به من واگذار کنین!

کشیش رو به دیگران و با قیافه حق به جانب گفت:

- و ما از این نظر هیچ عملی خلاف اخلاق انجام نمی دیم. فطرت این پناهجوها به تبهکاری آلوده س، و ما تنها کاری که می کنیم، اثبات این در عمله.

رییس پلیس گیلان دستش را که حاوی ویسکی با دو قطعه یخ بود، بر روی میز قهوه خوری گذاشت، و در تکمیل سخنان کشیش گفت:

- نخیر آقا. عمل ما به خودی خودش توجیه شده س. از زمون ورود سیل پناهجوها به دانمارک جنایت کاری در این کشور ابعاد گسترده ای پیدا کرده، و عملاً به مردم ثابت شده، که شمار زیادی از این پناهجوها منحصرأ به قصد جنایت کاری به خارج سفر می کنن. در سطح بالا تا کنون تعدادی از کله گنده های خارجی الاصل پشت معامله با مواد مخدر دستگیر شدن، و در سطح پایین امار جنایت کاری های عادی پناهنده ها قابل توجه بوده. تا حالا از هر ۱۰ نفری که به جرایم مختلف در کپنهاگ دادگاهی

شدن، ۳-۴ تاشون خارجی بودن، به عبارت دیگر ۳۷٪ در دو سال پیش و ۳۴٪ در پارسال. ضمناً به قول معاون رییس پلیس کشور اوله نورگورد (Ole Nørgaard) خارجیایی که در کشورهای همسایه مقیم، برا جنایت کاری به دانمارک سفر می کنن. خیر، آقایون خاطرشون جمع باشه، که این پناهجوها در این شهر در صورت ارتکاب کوچک ترین عمل خلافی بلافاصله دستگیر و مجازات خواهند شد. ضمناً یکی از پاسبنای من با خرس (Bjørn)، سردسته راکرهای این جا، صحبت خواهد کرد، و به اون به طور پوشیده حالی خواهد کرد، که دست شون در ادب کردن این پناهجوها به سبک دانمارکی آزاده!

کشیش به مدیر روزنامه گفت:

- و انعکاس و انتشار جنایت کاری های پناهجوها به مؤثرترین شکل در روزنامه به عهده جناب عالی.

مدیر روزنامه با قیافه ای مصمم:

- روزنامه ما در این کار هنر و استادیشو ثابت خواهد کرد! آقایون عزیز، ما مار خوردیم و ازدها از آب درومدیم!

آن گاه حاضران نیم ساعتی تنفس کردند. سپس درباره جزئیات نقشه پیشنهادی کشیش به بحث و گفت و گو پرداختند. جلسه تا حوالی ساعت ۳ صبح به درازا کشید.

توطئه ای بر ضد پناهجویان ایرانی در ریه ترتیب یافته بود؛ توطئه ای در دو مرحله.

۶

مرحله اول توطئه

فردای این جلسه دسیسه آمیز کشیش و همدستانش دست به کار شدند. کشیش در دهکده سیم با گروهی جوان همراهی با اتحادیه دانمارک تلفنی تماس گرفته، از آن ها تقاضا نمود در امر جمع آوری امضاء از مردم به او و همکاران او یاری رسانند. جوانان این تقاضای کشیش را اجابت کردند.

در ریه فهرست های امضاء تهیه گردید، و جوانان آن ها را بین خود پخش نموده، برای جمع آوری امضاء از مردم در رابطه با ضرورت اخراج پناهجویان ایرانی از شهر در بازارچه و پیاده روها ایستادند. سه پایه هایی نیز گذارند، که بر تخته روی شان این شعار با کلمات درشتی نوشته شده بود:

"پناهجویان ایرانی باید از این شهر اخراج شوند!"

استقبال مردم از این کارزار بی سابقه بود. طی کارزار جمع آوری امضاء از مردم، که یک هفته به طول انجامید، چند ده فهرست از امضاء های مردم پُر شدند، و در اختیار کشیش در سیم قرار گرفتند. کشیش بلافاصله پس از دریافت فهرست های امضاء، در اتاق کارش پشت میز تحریر نشست، و نامه ای به قرار زیر به عنوان رییس صلیب سرخ دانمارک نگاشت:

خدمت رییس محترم سازمان صلیب سرخ دانمارک.

با نظر به تهدیدی که یک صد پناهجوی ایرانی اسکان داده شده توسط سازمان صلیب سرخ در ریه از جهات مختلف نسبت به این شهر تولید می نمایند؛ با نظر به امنیت مردم شهر و جلوگیری از آسیب های اخلاقی و مادی از ناحیه پناهجویان به آن ها؛ با نظر به حفظ یکپارچگی فرهنگی شهر ریه، بدینوسیله از سوی اکثریت اهالی ریه از سازمان صلیب سرخ دانمارک درخواست انتقال پناهجویان ایرانی از این شهر در اسرع وقت را خواستارم.

به عنوان مدرک تمایل اکثریت اهالی ریه به عدم پذیرش پناهجویان ایرانی در این شهر فهرست های امضاء را به پیوست این نامه خدمت ارسال می دارم.

با تقدیم احترام

امضاء: کشیش جامعه دینی جنوب غربی یولند سورن کراروپ

کشیش نامه را به شهردار ریهه - که گفته شده یک عضو اتحادیه دانمارک بود - ارسال داشت، و ضمن یادداشت پیوستی از او خواش نمود تا تبصره ای توضیحی به نامه علاوه کند. و شهردار با علاقه تبصره زیر را علاوه کرد: " در تأیید نظر کشیش محترم جامعه دینی جنوب غربی یولند و در احترام به تمایل اکثریت اهالی ریهه، خود را به عنوان شهردار و به نمایندگی از سوی آنان موظف می دانم لزوم انتقال پناهجویان ایرانی از ریهه را تأکید کنم. امضاء: شهردار ریهه"

آن گاه نامه با فهرست های امضاء پیوستی به رییس صلیب سرخ در کپنهاگ ارسال گردید. رییس صلیب سرخ به دنبال خواندن نامه و نگاهی گریزان به فهرست های امضاء، بلافاصله رونوشتی از نامه را به همراه پاسخ سرگشاده کوتاه خود به قرار زیر به روزنامه سیاست فرستاد:

سازمان صلیب سرخ دانمارک بدینوسیله ادعای کشیش جامعه دینی جنوب غربی یولند و شهردار ریهه مبنی بر این که یک صد پناهجوی ایرانی موقتاً اسکان داده شده در ریهه از قرار معلوم باید تهدیدی نسبت به این شهر تولید نمایند، را بی اساس دانسته، هیچ دلیل قابل قبولی برای انتقال آنان از شهر ریهه تشخیص نمی دهد، و سر در برابر هیچ فشاری در این خصوص نیز خم نخواهد کرد.
امضاء: رییس صلیب سرخ دانمارک

به دنبال انتشار یافتن نامه کشیش و پاسخ سرگشاده رییس صلیب سرخ در روزنامه سیاست، یک نسخه از شماره مربوطه روزنامه به نشانی کشیش در سیم ارسال گشت. ضمناً رییس صلیب سرخ، یک مخالف عقیدتی کشیش، فرصت را برای حمله تازه ای به کشیش جامعه دینی جنوب غربی یولند با گنشگری نژادپرستانه شرم آور او مناسب دید. او موضوع نامه کشیش را به روزنامه مبتدل Ekstrabladet (روزنامه فوق العاده)، که همواره در پی چنان موضوعاتی و به پا کردن جار و جنجال اطراف شان بود، اطلاع داد، و روزنامه مقاله ای به همراه عکسی از کشیش منتشر ساخت، که این عنوان درشت جنجالی را بر خود داشت: " کشیش در تدارک جنگ علیه پناهجویان در ریهه!" روزنامه مبتدل دیگری، B.T. (بی تی)، نیز، که رقیب سرسخت روزنامه فوق العاده بود، فرصت را از دست نداده، فوراً یکی از روزنامه نگارانش را برای به عمل آوردن مصاحبه ای با کشیش به سیم روانه نمود. در این مصاحبه کشیش از جمله گفت، که ما در واقع امر اصلاً اخراج این پناهجویان از دانمارک را از دولت مطالبه می کنیم. در پاسخ به این پرسش روزنامه نگار، که اگر اخراج این پناهجویان و بازپس فرستادن شان به ایران به قیمت زندگی آنان تمام شود چه؟ کشیش گفت، فکر به این نکته سردرد مقامات است(!) و در پاسخ به این پرسش روزنامه نگار، که حال که سازمان صلیب سرخ به رجوع شما در خصوص انتقال پناهجویان ایرانی از این شهر پاسخ منفی داده، چه خواهید کرد؟ گفت، ما با تمام وسایل در اختیارمان مبارزه علیه پناهجویان را پیش خواهیم برد. روزنامه نگار: چه وسایلی؟ کشیش: وسایلی که خود را در این راه مؤثر نشان دهند. روزنامه نگار: آیا وسایل شامل عملیات مستقیم احتمالی بر ضد پناهجویان هم خواهد شد؟ کشیش: پاسخ این پرسش شما را به آینده واگذار می کنم!

پاسخ سرگشاده منفی رییس صلیب سرخ به کشیش انگیزه آغاز مرحله اول توطئه به طور جدی بود. کشیش از سیم با مدیر روزنامه ساحل غرب در ریهه تماس گرفت، و به او چراغ سبز نوشتن بر ضد پناهجویان ایرانی در روزنامه را داد. از فردای آن روز سرمقاله هر روز روزنامه به قلم مدیر آن به موضوع پناهجویان ایرانی در ریهه اختصاص داده شد. نخستین این سرمقالات دارای عنوان " اشغال ریهه از سوی پناهجویان ایرانی!" بود. این جا مدیر روزنامه تا حدی در تحریک احساسات ملی مردم پیش رفت، که آنان را به مقابله با یک خطر جدی ناشی از نفس حضور پناهجویان در شهر دعوت کرد!

کشیش نیز به نوبه خود آغاز به نگارش مقالاتی نمود. چند عنوان از این مقالات در ساحل غرب به چاپ رسیدند، چند عنوان دیگرشان در نشریه متعلق به شخص کشیش Tiderhverv (اراده رویارویی) و در نشریه دانمارکی، همان که ارگان اتحادیه دانمارک بود. کشیش در این مقالات همزمان با تهییج شدید بر ضد پناهجویان ایرانی، فرصت را برای تکامل نظرات انتقادی دربارۀ مهاجرت، از دیدگاه فرهنگی -

تاریخی آمیخته به ملی گرایی تندروانه، هم چنین حملات تازه ای به سازمان کمک به پناهندگان، قانون و سیاست پناهندگی دانمارک به دست آورد.

از طرف دیگر خانم بزرگ نیز با نام مستعار آسمان درخش (Lynet) مقاله ای تحت عنوان " ضرورت عملیات مستقیم علیه پناهجویان!" در ساحل غرب نوشت، که در آن به توجیه مصرانه توسل به زور پرداخت. نفس اجازه چاپ مقاله ای با چنین درون مایه ای از یک شخصیت تدریجاً سرشناس نازی نو در ساحل غرب، بی تفاوت به امضاء آن با نام مستعار، می توانست دلیل گرایش نگران کننده آن روزنامه به طیف راست تندرو باشد.

اهالی ریبه آغاز به واکنش در برابر این مقالات نمودند. نامه هایی به ساحل غرب ارسال داشتند، که خلاصه های شان در صفحه " نامه های خوانندگان" درج گردیدند. این نامه ها همه اعلام پشتیبانی از سرمقالات مدیر روزنامه و مقالات کشیش بود. البته طرف داران خارجیانی نیز نامه هایی در انتقاد و در مواردی انتقاد سخت از سرمقالات مدیر روزنامه و مقالات کشیش فرستادند، که به دلیل قابل درک و طبیعی حتی یکی از آن ها نیز در صفحه " نامه های خوانندگان" درج نشد! اهالی هم چنین مستقیماً نامه هایی به کشیش و خانم بزرگ ارسال داشتند. خاصه شمار نامه های رسیده به کشیش زیاد بود.

در یکی از این گونه نامه ها نوشته بودند: " شجاعت و ابتکار جناب عالی موجب مسرت تام ماست. ادامه دهید! خداوند پشت و پناه تان باد!" در نامه دیگری آمده بود: " خدمات میهن پرستانه شما سزاوار عمیق ترین احترام است، و من امیدوارم، که شما مبارزه نوشتاری تان را ادامه دهید، که بسیاری از ما آن را مؤثر و به جا می داند." در نامه ای دیگر: " همه کس حامی شماست. پیش از این که ما زیر سیل پناهجویان اقتصادی و مذهب شان غرق شویم، باید حزبی برای دانمارک تأسیس کنیم." در یکی دیگر از نامه ها: " من بسیار مسرورم از این که کسی توانایی مبارزه در راه قضیه ای را دارد، که اکثر مردم شهر حامی آنند."

در نامه ای ارسال شده به خانم بزرگ از جمله نوشته بودند: " ما از شما بسیار ممنونیم که جرئت و نیروی به بحث کشیدن این موضوع (پناهجویان) را در عمومیت دارید، و امیدواریم و ایمان داریم، که هم چنین جرئت و توانایی ادامه این بحث را نیز داشته باشید." در نامه ای دیگر آمده بود: " اجازه به دهید یک پیرزن از شما به این سبب تشکر کند، که شما در سعی متوقف ساختن دیوانگی دولت در رابطه با پناهجویان هستید. آیا سیاستمداران می ترسند، و از سازمان کمک به پناهندگان حساب می برند؟"^{۲۹}

حتی مراسم مذهبی کشیش در کلیسا و وعظ هایش با سیاست درآمیخت. او اکنون هر بار وعظ هایش را مقدمتاً با موضوع پناهجویان می آغازید، و با سخنانی در همان باره خاتمه می داد.

همزمان با پیش رفت کارزار نوشتاری بر ضد پناهجویان ایرانی در ریبه، کشیش و خانم بزرگ در اماکن گوناگون شهر، از جمله در " باشگاه" (Forsamlingshuset)، و در عمومیت به ایراد سخنرانی های آتشینی پرداختند. شمار فراوانی از اهالی شهر در گردهم آیی های تهییجی شرکت می جستند، و با شور و حرارت برای سخنرانان کف می زدند، و آن ها را به ادامه مبارزه علیه پناهجویان دعوت و تشویق می نمودند.

از سویی دیگر مدیر فروشگاه بزرگ جهت ادای سهمش به امر جنایی سازی پناهجویان در ریبه به کار مشغول گردید.

صلیب سرخ همزمان با انتقال داده شدن موقت پناهجویان به ریبه، در این فروشگاه بزرگ اعتباری برای آنان گشود، که توسط آن مایحتاج روزانه شان را تهیه می کردند. صرف نظر از این اعتبار، وجه ماهیانه ای به صورت کمک اجتماعی به آنان که می باید طی دوره رسیدگی شدن به تقاضاهای پناهندگی شان پرداخت گردد، به منزله یک نوع پول جیبی بود.

در انبار بزرگ فروشگاه جوان نکره هرزه ای، معتاد به کوکائین، به کارهای متفرقه عادی مشغول بود. او هم چنین در بیرون از فروشگاه خدمات مختلفی خلاف قانون برای شخص مدیر با دریافت وجوهی از او بی سر و صدا انجام می داد. یک روز مدیر او را به اتاق کارش نزد خود فراخواند، و به وی مأموریت

یکی دو مورد دادرسی برای پناهجویان تردد کننده به فروشگاه را داد. و جوان این مأموریت پلیس را در دو مورد اجراء نمود:

در یک مورد، روزی که پناهجویی در بخش آلات الکترونیکی مشغول تماشا بود، و ساک کوچکش را که برای نهادن اجناس در آن به همراه داشت و زیپ آن باز بود، بغل پایش زمین گذاشته بود، آن جوان بی آن که وجودش حس شود، از پشت به پناهجو نزدیک گردیده، یک ضبط صوت جیبی را در داخل ساک او فرو کرد. وقتی پناهجوی بی خبر کنار صندوقی قرار گرفت تا طبق معمول اجناسش ثبت شود (نمی باید بهاء آن ها را به نقد به پردازد. قیمت اجناس می باید از اعتبار پناهجویان در آن فروشگاه کم شود)، جوان خود را به او رسانده، با یک دست به شانه اش زد و با دست دیگر به ساکش اشاره نمود. پناهجو بی آن که منظور جوان را از آن حرکت فهمیده باشد، به انگلیسی پرسید:

- چیه؟

جوان ساک پناهجو را از زمین برداشته، روی بند رَوَنده جلوی زن متصدی صندوق قرار داد. زن بند را از حرکت متوقف ساخت. جوان دست در ساک برده، ضبط صوت جیبی را از آن بیرون آورد. پناهجو با تعجب به آن نگریست. جوان با تبسم موزیانه و با بی ملاحظگی به انگلیسی به او گفت:

- اینو از بخش آلات الکترونیکی دزدیدی!

پناهجو از این اتهام تکان خورد، صورتش مثل سیب سرخ شد، و چند بار تکرار نمود، که روحش از آن خبردار نیست. متصدی صندوق با تلفن نگهبان فروشگاه را به آن جا خواست، و او پس از اطلاع از موضوع بازوی پناهجو را چسبید، او را با خود به اتاقی برد، و به پلیس تلفن کرد. در کلانتری انکار پناهجو فایده ای نبخشید، و از او مبلغ ۲۰۰ کرون جریمه بابت سرقت ضبط صوت اخذ گردید. پلیس نام و هویتش را در بایگانی ثبت کرد، و هم چنین اخطار جدی به او داده شد.

در مورد دوم، جوان تردستانه شیئی قیمتی را در جیب گشاد و خالی گُت یک پناهجو، بی آن که او متوجه شود، فرو کرد. این پناهجوی بی خبر نیز دستگیر و به کلانتری ارسال گردید. طبیعتاً او هم موضوع دزدی را انکار کرد، اما بی نتیجه. و از آن جا که برخلاف آن پناهجوی دیگر قادر به پرداخت ۲۰۰ کرون جریمه نبود، لذا یک هفته در بازداشتگاه^{۲۰} محبوس گردید. نام و هویت او نیز در بایگانی پلیس ثبت شد.

صلیب سرخ با مطلع شدن از این قضیه، با نظر به امنیت پناهجویان اعتبار را در آن فروشگاه بست، و اعتبار تازه ای در فروشگاه بزرگ دیگری برای پناهجویان گشود.

مسلماً مدیر روزنامه ساحل غرب طبق قرار قبلی فوراً در جریان خبر این سرقت های صحنه سازی شده قرار می گرفت، و شرح آن ها را به همراه آمار ساختگی از جنایات خارجیان در دانمارک با آب و تاب در روزنامه می نوشت.

اما ابتکار پلیدانه مهم تری که مدیر فروشگاه بزرگ با آگاهی رییس پلیس در جریان کارزار جنایی سازی پناهجویان در ریبه به عمل آورد، صحنه سازی یک سرقت بزرگ دروغین آلات الکترونیکی به دست پناهجویان بود. و آن به این صورت که طبق نقشه مدیر، جوان هرزه شاغل در انبار قفل در انبار را شکست؛ مقداری خُرده شیشه کف انبار پاشید (عکس این وضع انبار فردای آن روز در ساحل غرب به چاپ رسید)، و ده جعبه بزرگ حاوی دستگاه های الکترونیکی مدرن را از انبار برداشته، در ماشین باری کوچکی متعلق به فروشگاه گذاشت. دیروقت شب به سوی خانه سالمندان قدیم (اقامتگاه موقت کنونی پناهجویان) راند، و با چراغ های خاموش از پشت ساختمان به محوطه اقامتگاه داخل گردید (صدای موتور نیز ضعیف و تقریباً غیرقابل شنیدن بود). در آن جا، چند صد متر دورتر از ساختمان، عقب چند درخت کهنسال پر شاخ و برگ کلبه کوچکی وجود داشت، که سابقاً باغبان وسایلش را در آن جا حفظ می کرد. جوان بی سر و صدا و با رعایت احتیاط محض جعبه ها را در داخل آن کلبه قرار داد، و سپس محل را ترک کرد.

البته مدیر فروشگاه و رییس پلیس هر دو پیشاپیش می دانستند، که مدرکی دال بر دخول غیرقانونی پناهجویان به انبار فروشگاه بزرگ وجود نداشت؛ هر کس می توانست دست به چنان عملی زده باشد.

دیگر آن که صرف وجود آن جعبه ها در آن کلبه نمی توانست مجوزی قانونی برای دستگیری پناهجو یا پناهجویان مشخصی باشد، زیرا باز می شد گفت، که هر آدم حرفه ای می توانسته آن جعبه ها را در تاریکی شب و بی آن که وجودش حس شود، در آن کلبه خالی کرده باشد. ضمناً مدیر فروشگاه و رییس پلیس می دانستند، که چون پناهجویان دست به آن سرقت ساختگی نزده اند، مسلماً آثار انگشتی از آنان نه در انبار فروشگاه و نه این جا روی جعبه ها وجود نخواهند داشت، هم چنین برای آنان " کاشتن" آثار انگشت پناهجویان در صحنه سرقت ساختگی و روی جعبه ها و بدان وسیله اثبات مجرمیت پناهجو یا پناهجویانی، به دلیل عدم ثبت شدگی قبلی آثار انگشت پناهجو یا پناهجویانی در بایگانی پلیس عملاً غیرممکن است، و بنابراین هر گونه کوشش ترفندآمیزی برای به جریان عملی و حقوقی افکندن قضیه- ای با آن حال و کیفیت محکوم به شکست خواهد بود. در حقیقت نیز مقصود از صحنه سازی آن سرقت دروغین دستگیری کسی یا کسانی نبود. مقصود دادن بُعد تازه ای به کارزار جنایی سازی پناهجویان، تولید جنجال در اطراف این قضیه ساختگی و وارد کردن لطمه تازه ای بر آبروی پناهجویان در عمومیت بود.

صبح روز بعد دو اتومبیل پلیس جلوی در ورودی ساختمان اقامتگاه توقف نمودند، و پاسبانان، که عکاس روزنامه ساحل غرب نیز همراه شان بود، زنگ در را به صدا درآوردند. پناهجویی که در را گشود، از برخورد با پاسبانان اندکی مضطرب گشت، و چون نه به زبان دانمارکی آشنا بود و نه به زبان انگلیسی، رو به درون سالن به دیگران گفت:

- پلیسه! یکی بیاد ببینه اینا چی می خوان.

پناهجویی خود را به در رساند، و به انگلیسی از پاسبانان پرسید:

- بله، فرمایشی داشتین؟

یکی از پاسبانان در حالی که با انگشت سبابه اش به سمتی در عقب ساختمان، به کلبه ای که در آن جعبه های حاوی اشیاء به اصطلاح مسروقه کشف شده بودند، اشاره می نمود، به پناهجو گفت:

- اشخاص نامعلومی از بین شما اون اشیاء رو دیشب از یه فروشگاه بزرگ سرقت کردن، و تو اون کلبه مخفی کرده ن.

رنگ از روی پناهجو با شنیدن این سخنان پرید، و ندانست چه باید به گوید. پاسبان دیگری در حالی که با بی ادبی فشاری به سینه پناهجو می داد، گفت:

- راه بدین بیایم تو!

پناهجو از آستانه در کنار رفت، و پاسبان ها داخل سالن اقامتگاه گردیدند.

در آن ضمن عکاس به پشت ساختمان، به کلبه که اشیاء به اصطلاح مسروقه در آن کشف شده بودند، رفته، به گرفتن عکس از جعبه ها و محیط مشغول شد.

پاسبانان از چند پناهجو بازجویی نمودند. طبیعتاً هیچ یک از پناهجویان روح شان از قضیه سرقت باخبر نبود. بازجویی از پناهجویان به درازا کشید. در آن میان ماشین باری کوچک فروشگاه به رانندگی جوان هرزه کوکائینی برای حمل به اصطلاح اشیاء مسروقه از اقامتگاه به انبار فروشگاه از راه رسید. او، که پیش از حرکت از فروشگاه یک تیره کوکائین (یا به قول خودش: کوک) به بینی کشیده، و طبق معمول نوعی نشأ یافته بود^۱، پشت فرمان از فکر به آن شاهکاری که دیشب در این جا به خرج داده بود، قند توی دلش آب شد! سقزی را که مشغول جویدن بود، توی دهانش با زبان گرداند، آن را با لذت باد کرد، و ترکاند. یک دستش را روی فرمان زده، به نشانه رضایت خاطر محض با صدای بلندی گفت: fuck man! و به ریش همه خندید!

عکاس پس از اتمام عکسبرداری به داخل اقامتگاه آمد، و چند عکس از پناهجویان تحت بازجویی نیز گرفت.

آخر الامر پاسبانان بی آن که نتیجه ای از بازجویی شان گرفته باشند، پی کارشان رفتند تا به نوشتن گزارش کارشان در شهربانی به پردازند.

نقشه مدیر فروشگاه چیزی بیش از این اقتضاء نمی نمود. او به مقصودش رسیده بود. عکاس روزنامه فیلم را ظاهر کرد، و عکس های گرفته شده به همراه مطلب مفصلی درباره موضوع به اصطلاح سرقت به قلم شخص مدیر روزنامه با عنوان درشت و جنجالی " کشف اشیاء مسروقه در اقامتگاه پناهجویان!" به همراه عکس بزرگی از جعبه ها در کلبه در صفحه اول روزنامه به چاپ رسید.

این وقایع محدودتاً به شدت پناهجویان را هنایاند، و آنان به تفصیل درباره آن ها با یکدیگر به گفت و گو پرداختند. آنان به این نتیجه رسیدند، که باید مراقب محیط باشند. بوی گند توطئه ای پلید به دماغ چند پناهجوی سیاسی، که عادت به اندیشگی و تحلیل مسائل داشتند، خورد؛ آن ها دانستند کاسه ای زیر نیم کاسه است، و درصدد استدلال این سوء ظن شان به دیگران برآمدند.

در این بحبوحه مدیر روزنامه ابتکار پلید دیگری به خرج داد، و آن این که واسطی از سوی او غیرمستقیم با عناصر مظنونی تماس گرفته، از آنان خواست ، که چند روسپی را به همراه یک سوداگر مواد مخدر و یک عکاس به عنوان شهروندان عادی به مقصود خوش آمدگویی به پناهجویان به اقامتگاه آنان به فرستند. طبق قرار یک روز سه روسپی به همراه یک سوداگر مواد مخدر و جوان عکاسی به اقامتگاه پناهجویان روانه شدند. دو زن ساده دل پناهجو که تا آن روز برای نخستین بار چند دانمارکی را به عنوان "میهمان" می پذیرفتند، به وجد و نشاط درآمده، سعی شان را برای نشان دادن مهمان نوازی نمونه ایرانی جماعت به آن به اصطلاح میهمانان با پذیرایی گرم شان به کار بردند. بهرامی نیز از اتاقش بیرون آمده، در نقش مثلاً بزرگ پناهجویان با حرارت زایدالوصفی به اصطلاح میهمانان را پذیرفت. او مدام نزد زنان خودشیرینی می کرد، و ادا و اطواری در می آورد، که از مردی به سن و سال او بعید به نظر می رسید!

دو پناهجو که در انتهای سالن بودند، از همان هنگام که آن به اصطلاح میهمانان پای شان را از در به درون گذاشتند، با هم نجوی کردند، که آن ها افراد غیرعادی به نظر می رسند، و حتماً باید منظور مشخصی از آمدن به آن جا داشته باشند. یکی از همان زنان ساده دل که در را به روی آن به اصطلاح میهمانان گشوده بود، ضمن عبور از کنار آن دو پناهجو نجوای شان را شنید، و به آن دو گفت:

- به دلتون بد نیارین بابا! بیچاره ها واسه خوش اومد گویی به ما این جا اومدن.

یکی از آن دو پناهجو از پشت سر زن با لبخند به او گفت:

- آخه خواهر ما زیر بته عمل نیومدیم که نتونیم چن تا آدم معلوم الحالو تشخیص بدیم!

زنان به اصطلاح میهمان مینی ژوپ بر تن کرده، ماتیک تندی به لب های شان مالیده بودند، و چنان عطر تندی به خود زده بودند، که بوی آن پس از رفتن شان هنوز تا مدتی در فضای سالن پیچیده بود. سوداگر مواد مخدر همراه آن ها موهای بلند ژولیده و ریش درازی داشت. چشمانش قی گرفته و خواب آلود بودند. دستانش، که انگشت هایش از فرط استعمال دخانیات زرد شده بودند، می لرزیدند. زیر ناخن هایش کثافت جمع شده بود. سرش مثل آونگ به چپ و راست حرکت می کرد، و حالاتش غیرعادی می نمود.

بعد از آن که زنان به اصطلاح میهمان قهوه شان را نوشیدند، جوان عکاس دوربین عکاسیش را آماده کرد، و بی آن که منتظر اجازه باشد، به گرفتن عکس از زنان، سوداگر مواد مخدر و بهرامی پرداخت. بهرامی بدون آن که فکر کند عکس به چه مقصودی گرفته می شود، و در کجا مورد استفاده قرار خواهد گرفت، خنده ای مصنوعی روی لب هایش نشانده، و گردنش را جلوی دوربین عکاسی راست گرفت.

پناهجویی که از مشاهده آن صحنه به تعجب درآمده بود، به بغل دستیش گفت:

- آخه این بابا چرا هی عکس می گیره!

بغل دستیش زمزمه کرد:

- نکنه از این کار غرضی چیزی داشته باشن؟

البته. از آن کار غرضی داشتند! عکس هایی که گرفته شدند، بعد از ظهر همان روز به روزنامه سا- حل غرب تحویل داده شدند. از فردای آن روز دسته ای زن بدکاره - که پاتوغ شان یک خیابان بدنام در شرق شهر بود - جلوی اقامتگاه پناهجویان ظاهر گردیدند، و علاوه بر آن ها تعدادی سوداگر مواد مخدر نیز پیدا شدند. به نظر می رسید آن عناصر تصمیم گرفته باشند محیط اقامتگاه را به محل اجتماع دایم خود

تبدیل سازند، زیرا در آن جا لنگر انداختند. محیط اقامتگاه رفته رفته پرامدوشد گردید. مردان آغاز نمودند در اتومبیل های شان برای بلند کردن فاحشگان به آن جا بیایند. معتادان نیز جهت خرید مواد مخدر به آن جا رفت و آمد نمودند.

مدیر روزنامه یک بار دیگر و این بار با حرارت زایدالوصف دست به کار شد. عکاس روزنامه را برای گرفتن عکس های خوبی از محیط اقامتگاه پناهجویان به آن جا فرستاد. سپس مطلب مفصلی نوشت که سرتاسر صفحه دوم روزنامه را پر کرد، و دو عکس را نیز به مطلب پیوست نمود. این مطلب یک دروغ شاخ دار با عنوان "محیط مظنون اقامتگاه پناهجویان!" بود. این جا مدیر روزنامه ادعا کرد، که آن سه زنی که به عنوان میهمانان به اقامتگاه پناهجویان رفته بوده اند، در اصل مقصودشان مذاکره با پناهجویان در رابطه با فحشاء بوده است(!) به نوشته مدیر روزنامه، برآیند "مذاکره" این بوده است، که چند پناهجو آمادگی شان را برای جاکشی در ازاء دریافت درصد معینی از درآمد فاحشگان اظهار کرده، و از تجارب شان در جاکشی سخن ها گفته اند! مدیر روزنامه به دنبال این دروغ کثیف افزود، که اهالی و مقامات این شهر جهت حفظ وجاهت و پاسداری اخلاق سال ها به مبارزه علیه جاکشی، روسپیگری، سوداگران مواد مخدر پرداخته، در امر جمع آوری زنان بدکاره از اماکن عمومی کوشیده اند. اکنون روشن می شود، که پناهجویان قصد اخلاص در این امر اخلاقی دارند(!) هنوز مدت کوتاهی از ورود پناهجویان به این شهر نگذشته، جلوی اقامتگاه شان از وجود زنان بدکاره و سوداگران مواد مخدر مملو شده، و گرداگردش به محیطی کاملاً مظنون بدل گردیده، که خاصه برای جوانان پاک و معصوم این شهر اخلاقاً خطرناک است(!) مدیر روزنامه هم چنین افزود، که با آن سه زنی که به دیدار پناهجویان رفته بوده اند، مردی نیز که یکی از سوداگران معروف مواد مخدر است، و تا کنون دو بار به جرم این تبهکاری به زندان افتاده، همراه بوده است. به ادعای مدیر روزنامه یکی از آن سه زن به روزنامه فاش کرده بوده، که در روز دیدار آن ها با پناهجویان چند تن از آنان درمورد مخدرات با آن مرد به گفت و گو پرداخته، و احتیاج شان به مواد مخدر را بیان کرده اند(!) مدیر روزنامه این مطلب را، که البته سر تا تهش دروغی در نوع خود بی- نظیر بود، با این عبارت خاتمه داد: با این تفاسیل، تنها یک انتظار می توانیم از این پناهجویان داشته باشیم، و آن جاکشی و نتیجتاً جنگ آتی بین آنان و جاکشان این شهر، و شرکت شان در معامله مواد مخدر خواهد بود، و اهالی برای پیشگیری از چنین پیشآمدهای ناگواری چاره ای جز واداشتن مقامات مسئول به تعطیل اقامتگاه پناهجویان و اعمال فشار بر مقامات برای انتقال آن ها از این شهر به جای دیگری ندارند. و در زیر یکی از عکس های چاپ شده، که در آن صورت مضحک بهرامی نیز جلب نظر می کرد، به عنوان شرح نوشته شده بود: پناهجویی سرگرم مذاکره با روسپیان. در زیر عکس دیگری: اجتماع روسپیان و عناصر مظنون در محیط اقامتگاه پناهجویان.

این مطلب روزنامه برانگیزنده جار و جنجال در شهر گردید. افراد کنجکاو بسیاری برای تماشای پناهجویان، چنان که گفتی از سیاره ای خیالی به زمین نازل شده باشند، مقابل اقامتگاه آن ها ظاهر شدند. مطلب روزنامه موضوع بحث و گفت و گوی داغ اهالی شهر گردید.

دو جاکش عصبانی شهر نیز اتفاقاً مطلب روزنامه را خواندند، و واقعاً باورش کردند. آن دو یک روز برای اخطار به شیوه خودشان به پناهجویان به اقامتگاه آنان رفتند، و زنگ در را به صدا درآوردند. اتفاقاً بهرامی ترسو در را به روی آن دو گشود. بلافاصله با گشوده شدن در، یکی از آن ها با پنجه قویش یقه بهرامی را چسبید، و در حالی که چشمان از حقه به آمده اش را به او، که در جا زرد کرده بود، می- دوخت، توی صورتش به انگلیسی داد کشید:

- تو این شهر جاکشی حرفه ماس. اگه شما میمونا پاتونو از گلیم تون درازتر کنین، و بخواین مزاحم کار و بار ما بشین، دمار از روزگارتون می کشیم!

و پس از این اخطار، جاکشان دست از او کشیدند، و پی کارشان رفتند. بهرامی موش در را که بست، و به سالن که بازگشت، یک باره شیر شد. از عصبانیت ساختگی منفجر گردید، و پشت سر آن دو جاکش نزد پناهجویان به آن ها توپید:

- لاتای بی سر و پا! خیال کردن! اومدن ما رو تهدید می کنن! نمی دونن با کیا طرفن!

زن پناهجویی پرسید:

- آقای بهرامی چی شده؟ کی بودن؟

بهرامی همان طور که دست هایش را در هوا تکان می داد، پاسخ داد:

- ظاهراً دو تا جاهل چاقوکش.

زن پناهجو لبش را گزید، و با صدای زیر گفت:

- ای بابا!

بهرامی گفت:

- فک کردن ما هم لنگه خودشونیم! اومدن این جا به ما برچسب جاکشی می زنن! تهدید می کنن که

اله و بله می کنن!

زن پناهجوی دیگری او را دلداری داد:

- حالا بی خودی خون تونو نخورین! گور پدرشون! بشینین! اون جور جونورا اصلاً ارزش اینو ندارن

که آدم اعصاب شو بخاطرشون داغون کنه.

پناهجویی که دانه های درشت تسبیحش را با دست می گرداند، پس از روشن کردن سیگاری، با قیافه

ناراحت به بقیه گفت:

- دیروز ما رو دزد قلمداد کردن، امروز جاکش! اگه این جوری پیش بره، پر دور نیس روزی که تهمت

آدم کشیم بهمون بزنن!

پناهجوی دیگری متعجبانه افزود:

- اصلاً چطور شده که یه دفه سر و کله این همه زن بدکاره و عناصر مظنون این طرفا پیدا شده! اینا

دارن با آبروی ما بازی می کنن! همین دیروز یه ماشین سوار به هوای این که شهین خانوم (یک دختر پنا

هجو) مٹ اون بدکاره هاس، مزاحمش شده. شهین خانوم بیچاره چنون از خودش بیخود شده بود، که گریه

کنون دویده بوده این تو.

مرد پناهجویی، که در جوادیه تهران شاطر یک سنگک پزی بوده، با دهان کف آلود از خشم و صدای

بلندی گفت:

- آخه کسی باهاس حساب این ننه سگا رو برسه! اینا تو این شهر یه ذره آبرو واسه ما باقی نداشتن!

مرد پناهجوی دیگری که خانواده و دار و ندارش را در ایران از دست داده، ظاهراً قید همه چیز را زده، و

به بی تفاوتی مطلق دچار شده بود، صورت ترنجیده اش را به آن دیگری کرد، و با لحنی که بازتاب عمق

یأس و درماندگی بود، گفت:

- برادر! کی ما رو داخل آدم حساب کرده که اینا بکنن!

سایر پناهجویان نیز وادر گفت و گو شدند. گرچه در بعضی از آنان سوء ظن شدیدی نسبت به اموری

پدید آمده بود، اما هیچ کدام شان از بازی پست فطرتانه ای با آنان که در پشت پرده به عمل می آمد، اطلاع

نداشت.

به دستور مدیر روزنامه بُریده مطالب درباره پناهجویان به روزنامه فوق العاده ارسال گردید، و آن

روزنامه نیز بر پایه آن مطالب مقاله ای تحت عنوان " جنایت کاری پناهجویان ایرانی در ریه!" چاپ

کرد.

مرحله اول توطئه کشیش و همدستانش با هدف بدنام و جنایی سازی پناهجویان ایرانی در ریه،

همزمان تحریک احساسات ضدخارجی اهالی شهر و تمهید زمینه جلب پشتیبانی اهالی از عملیات

مستقیم در راه علیه پناهجویان با موفقیت روبه رو گشت. جو خصمانه ای در شهر پدید آمد، و اهالی به

اشکال گوناگون آغاز به بروز احساسات ضدخارجی شان نمودند. بر در و دیوارهای اقامتگاه پناهجویان با

دیوارنگار شعاعیری به انگلیسی نوشته شدند، از جمله " بروید خانه!" (Go home!)، " اقتدار سفید" (White

Power)، " دانمارک برای دانمارکی ها!" (Denmark for danes!). هم چنین در نقاط مختلف شهر بر دیوارهای

عمومی شعاعیری بر ضد پناهجویان به چشم می خوردند. مردم به اشکال گوناگون احساسات منفی شان را

به پناهجویان نمایش می دادند: فرهنگ و کشورشان را تحقیر می کردند. کلمات رکیکی نثارشان می-

نموند. انگشت فاک نشان شان می دادند. عقب سرشان تُف می انداختند. تحریک شان می کردند. جاهلان دنبال بهانه ای برای حمله جسمانی به آنان بودند. هر جا پناهجویی پیدا می شد، چشم کنجکاو او را می کاوید. متلکی به وی پرانده می شد. گوشه و کنایه زهرآلودی به او اداء می گردید. نامه های تهدیدآمیز به نشانی اقامتگاه آنان ارسال می شد. کیسه های پلاستیکی حاوی مدفوع سگ بر روی پله های جلوی در ورودی اقامتگاه گذاشته می شد و غیره و غیره.

روزی هنگامی که پناهجویی در حال سوار شدن به یک اتوبوس عمومی بود، پایش را کاملاً روی پله آهنی نگذاشته، راننده عمداً در را بست، و اتوبوس را به راه انداخت. در نتیجه پناهجو تعادلش را از دست داد، و پخش زمین شد. خوشبختانه جز چند خراش جزئی آسیبی به او نرسید.

دو پناهجو برای صرف آبجو به میخانه ای رفتند. جاهلی با صورت قرمز شده از الکل به آن دو حمله کرد. دعوایی درگرفت. دو جاهل دیگر نیز به طرف داری از جاهل اولی در دعوا شرکت کردند، و کتک مفصلی به پناهجویان زدند. در گرماگرم واقعه میخانه چی به پلیس تلفن نمود، و گزارش داد، که دو پناهجو به تحریک بی شرمانه مهمانان پرداخته، به آنان حمله کرده اند! پلیس آمد. مهمانان ادعا کردند، که شاهد تحریک از سوی پناهجویان و حمله آنان بوده اند! پلیس دو پناهجو را به کلانتری برد، و آنشب در بازداشتگاه حفظ شان کرد. فردا پناهجویان دادگاهی شدند، و به جرم تحریک و خشونت کاری هر کدام به مدتی حبس انفرادی محکوم گشتند. شرح این واقعه نیز توأم با مبالغه در روزنامه ساحل غرب منتشر شد.

راکرای شهر، که پاسبانی از طرف رییس پلیس با سرکرده شان تماس گرفته، به آن ها چراغ سبز ایذاء جسمانی پناهجویان را داده بود، چند بار به پناهجویانی حمله ور گردیدند، آنان را به سختی مضروب ساختند، که روانه درمانگاه آسیب دیدگان شدند.

در بحبوحه این وقایع، پیشامد ناگوار دیگری نیز روی داد. این پیشامد دامنگیر پناهجوی جوانی به نام بیژن گردید.

بیژن فرزند یک خانواده متمول تهرانی بود. او تصمیم داشت به آلمان سفر و در آن جا تقاضای پناهندگی کند. پس از ترک ایران، ضمن سفر در نتیجه پیدایش مشکلاتی فعلاً راهش به دانمارک کشیده بود، و در انتظار اولین فرصت مناسب برای راهی گردیدن به آلمان به سر می برد. پدرش در آن زمان که هنوز بانک های ایران از طرف ممالک اروپایی و آمریکا تحریم نشده بودند، توسط یکی از آن ها (بانک صادرات) در بانکی در مونیخ یک حساب با وجه خوبی به نام او گشوده بود.

بیژن جوان خامی بود، از آن مخلوقاتی که هرگز بالغ نمی شوند، و زندگی به خیال شان پشم می رسد! زنان و دختران پناهجو خیلی زود عادت کردند او را بیش تر از جمع خود به دانند تا از مردان! سر به سرش می گذاشتند. به سبب ادا و اطوار بامزه ای که در می آورد، پناهجویانی به او لقب "قِرتی" دادند.

بیژن به یک دختر خوشگل موطلائی دانمارکی، که او را چند بار در خیابان دیده بود، علاقمند شده بود. به او سلام کرده بود، اما دختر محلش نگذاشته بود. بیژن حتی یک بار دختر را تعقیب نمود، و نشانیش را شناخت، که فقط چند خیابان پایین تر از اقامتگاه پناهجویان بود. دختر از مورد تعقیب او قرار گرفتن ناراحت شده، موضوع را به برادرش گفت. برادر او، هم چنان که خود دختر و مادرش، از نژادپرستان دواشته شهر بودند. برادرش از پی بردن به آن موضوع سخت برآشفته. ابتداء تصمیم گرفت به دنبال بیژن به رود، و برای گوشمالی کُتک مفصلی به او به زند. اما خشم اولیه اش که فروکش کرد، فکر جدی و به نظر خودش مؤثرتری چون برق در مغزش درخشید: آیا بهتر نیست از این قضیه به صورت بهانه ای برای اداء سهمی در کارزار جنایی سازی پناهجویان در شهر استفاده نمود، و در جریان آن این جوان بی چشم و رو را مثل سوسک زیر پا له کرد؟ او خود این فکر را پسندید، و با خواهرش در میان گذاشت. از آن جا که بین برادر و خواهر رابطه زناء با محارم برقرار بود، حسادت برانگیخته شده در او در اثر ظاهر شدن بیژن به صورت عنصر مزاحمی به این رابطه، نفرتش از آن خارجی موسوم به جهان سومی را دوبرابر ساخت. فکر او مورد پسند خواهرش نیز قرار گرفت، و وی آمادگیش برای همکاری با او را اعلام کرد. برادر دختر نزد یکی از رفقاییش، که همسایه دیوار به دیوارشان بود، رفت، و او را نیز با خود

همدست ساخت. این گروه سه نفره نقشهٔ کاملی ریخت: دختر می باید نقش یک قربانی تجاوز جنسی را بازی کند، و برای آن که این نقش حقیقی جلوه نماید، او ناگزیر می باید با بیژن به جماع به پردازد تا مَنی او را در فرج خود دریافت کند(برادرش با وجود حسادت شدید خود را مجبور از برتافتن جماع خواهرش با آن بیگانه دید)، و بدینوسیله مدرک مسلم و رد ناشدنی واقعیت اعمال شدن تجاوز جنسی کامل به وی، به گواهی آزمایش پزشکی که یقیناً در بعد صورت می گرفت، تشکیل گردد. نقشه شامل جزئیاتی بود، که می باید در صحنه و به وقت خود عملی شوند. خاطر دختر از بابت مسئلهٔ آبستنی نیز آسوده بود. او از یک وسیلهٔ پیشگیرنده از آبستنی به نام "پسار"(Pessar) استفاده می کرد. با این حال تصمیم گرفت برای محکم کاری قبل از روز قرارش با بیژن یک قرص ضدحاملگی نیز قورت دهد.

نفس پذیرش چنین نقشه ای از سوی دختر و به اقتضای آن قرار دادن خود به صورت وسیله در اختیار تحقق هدفی پلیدانه و غیرشرافتمندانه – گذشته از رابطهٔ نامشروع با برادر - گواه بارز عدم پای بندی او به اصول اخلاقی، عاری بودنش از ارزش انسانی و کاهش دواطلبانهٔ خویش به یک مفعول جنسی بود. او به مانند انبوهی دختران نظیر خود زباله ای بیش نبود، که جنبش آزادی بخش زنان به طرفی پرتاب شان کرده است!

برادر و رفیق همدست او، که ضمناً هر دو به پرورش اندام مشغول بودند، نقش ترسانندگان خُرد کنندهٔ بیژن و شهود عینی را برعهده گرفتند. به رغم میل آن دو به کوبیدن بیژن در محل، برای آن که با این عمل خود را با دردسر قانونی بیهوده روبه رو نسازند، و ویرانی آن جوان و زندگیش را به سیستم قانونی واگذارند، خویشتن را مجبور از خودداری از اعمال خشونت به بیژن و بر جای نگذاشتن آثار ضرب و جرح مجازات پذیر در او دیدند.

روزی که بیژن دوباره به تعقیب آن دختر پرداخت، دختر بر طبق نقشه، جایی ایستاد، و با لبخندی ساختگی به او سلام کرد. دو جوان به انگلیسی حرف هایی با هم ردّ و بدل کردند، و دختر بیژن را برای فردا شب به منزل شان دعوت نمود، و به او گفت، که در خانه با یکدیگر تنها خواهند بود. بیژن که از آن دعوت غیرمنتظره از شادی سر از پا نمی شناخت، با بی صبری محض در انتظار فرارسیدن شب فردا ماند، بی آن که بیچاره بداند آشی برایش پخته اند بالایش دو وجب روغن! فردا شب این جوان خام، که شهوت چشمانش را چنان کور کرده بود، که از خود نپرسید، در آن جوّ مسمومی که تقریباً هر کس در هر جا دنبال بهانه ای است تا پایپیچ پناهجویی شود، نکند این دختر نیز تله ای باشد که در راه او گذاشته اند؟ سلانه سلانه سرگرم ترنم آوازی، انگشت زنان و قر ریزان به طرف منزل دختر روان گردید. زنگ در را فشار داد. دختر در را به رویش گشود، و او را به داخل دعوت کرد. ضمناً افزوده شود، که برادر دختر صبح آن روز با دستکاری شکاف باریک روی قفل در ورودی، شکافی روی قفل که کلید را در آن فرو می کنند و می چرخانند، را به عمد خراب کرده بود، تا بعد آن را به بیژن نسبت دهند، و چنین وانمود کنند، که او با خراب نمودن قفل دزدانه داخل آن جا شده است. قفل پایین تر از زنگ در قرار گرفته بود، و بیژن ضمن فشردن دکمهٔ زنگ متوجه آن نگردید. دختر بیژن را به اتاق خود راهنمایی کرد. در آن اثناء بی آن که بیژن مطلع باشد، برادر دختر و رفیقش در اتاق دیگری آمادهٔ رسیدن وقت برای بازی نقش خود بودند. عشوهِ گری بی شرمانهٔ دختر شهوت بیژن را به شدت تحریک نمود. دختر نه گذاشت و نه برداشت، به دست خود لباس او را کند. بعد خود نیز برهنه شد، و در تختخواب طاق باز دراز کشید. بیژن چنان در پنجهٔ سوزان شهوت اسیر گشت، که گفתי زندگیش در همان چند لحظه خلاصه شده باشد! او گرسنه بر روی بدن دختر قرار گرفت، و چیزی نگذشته از خود بی خود باغ دختر را آبیاری کرد! پس از خاموش شدن آتش جان سوز شهوت، احساس آسایش و سبکی لذت بخشی به او دست داد. حس کرد حرارت زایدی که مدتی در سیستم بدنش جمع گشته بود، دفع شده است. بی حرکت کنار دختر، که عطر دلپذیر پسا جماع از بدن عریاننش به مشام او رسید، بی حرکت دست هایش را زیر سرش گذاشت. چشمانش را بست تا آن لحظات جان بخش را عمیقاً احساس و به صورت خاطرهٔ ماندگار بر لوح ضمیرش نقش کند.

اما! ناگهان دختر، چنان که گفתי دیوانه شده باشد، شروع به جیغ کشیدن و کمک خواستن کرد، و با ناخن های لاک زده اش گونه هایش را خراشید. بیژن از رفتار ناگهانی دختر گیج و مبهوت شد. نیم خیز

گردید، و در جایش نشست. ندانست چه به کند. آن حرکت دختر، طبق نقشه، علامتی بود به برادر و همدست او در اتاق دیگر که بازی نقش شان را بی‌آغازند.

یک باره در اتاق با لگد محکمی باز شد، و با صدا به دیوار خورد. آن دو مرد با بدن های عضلانی و خال کوبی شده مثل دو غول بی شاخ و دم ظاهر شدند. بیژن، غافلگیر شده روی تختخواب، با عجله آلت تناسلیش را با دست هایش پوشاند. از ترس تقریباً فلج گردید. رنگ صورتش چون مُردگان به سفیدی گرایید. زبانش بند آمد. برادر دختر مستقیماً پیش آمد. با فشار پنجه های نیرومندش بیژن را از تختخواب به زیر کشید، و در حالی که نگاه نفرت آلودش را به او می دوخت، با صدای تهدیدآمیزی به انگلیسی گفت:

- میمون! به خواهر من تجاوز کردی؟ یاالله، تنبونتو پات کن!

در طرف دیگر، بدون آن که بیژن دستخوش ترس متوجه باشد، دختر طبق نقشه قبلی شورت لطیف توری صورتی رنگش را که کف اتاق انداخته بود، برداشته، پاره اش کرد (این شورت پاره شده بعد به عنوان یک مدرک جرم نشانگر رفتار وحشیانه جوان بیگانه با او به دادگاه تسلیم شد). سپس دختر یک شیشه کوچک حاوی قطره چشم به نام "سیستین" (Systane) را از زیر بالاش درآورده، روی چشمانش چکاند، که سریعاً آب افتادند. در ضمن آن که برادر دختر یک بازوی بیژن را از پشت پیچانده، او را کف اتاق می افکند، رفیقش طبق نقشه عمداً مشت محکمی بر گونه چپ دختر کوفت، تا ورم کند، و اثر اعمال شدن خشونت عمده بر او باشد. سپس ضربه حقیقی نیز به شکم دختر زد. دختر به خود فشار آورد تا صدایی ناشی از درد از دهانش خارج نشود، و بیژن متوجه آن چه روی می داد نگردد. وقت چندانی لازم نبود که سمت چپ صورت دختر آماس کند، و چشمش نیز با حلقه سیاهی که زیرش پدید آمد، در اثر آن ضربه قوی تقریباً بسته شد.

بیژن با طبیعت ضعیف و غیرمقاومش به سرعت خویشتن داریش را از دست داد. به گریه افتاد، و نگاه های التماس آلودش را به برادر دختر، که میل کوبیدن آن جوان دیوانه اش کرده بود، و واقعاً با زحمت زیاد بر تمایلش مسلط گردید، دوخت. مرد، که غرضش خُرد کردن آخرین ذرات غرور آن موجود بی دفاع بود، باران تحقیر و تهدید را بر او باراند. بعد بازوی او را رها کرد. بیژن به کنجی خزید. کِز کرد. زانوانش را بغل گرفت. رعشه بر اندامش افتاد. انگار چیزی نماند سیستم اعصابش فروریزد. پرده دیگر آن نمایش غم انگیز بالا رفت: برادر دختر به اتاق نشیمن رفت، و تلفنی گزارش تجاوز جنسی را به پلیس داد.

به زودی دو اتومبیل پلیس، که یک عکاس نیز جزو سرنشینان شان بود، جلوی در ورودی خانه متوقف شدند. همسایگان کنجکاو نیز در آن جا جمع شدند. عکاس پلیس عکس هایی از دختر، اتاق، در ورودی و قفل خراب شده گرفت. دختر سریعاً به بیمارستان منتقل گردید.

در شهربانی برادر دختر داستان دروغینی را که از پیش ساخته بود، به پلیس تحویل داد: او با رفیقش در منزل وی مشغول ورق بازی بودند، که ناگهان صدای جیغ هایی را می شنوند. مادر او برای گذراندن تعطیلات در اسپانیا به سر می برد، و کسی جز خواهر او در خانه نبود. او فوراً با رفیقش از منزل او خارج می گردند. جلوی در خانه متوجه می شود، که قفل در با دستکاری خراب شده است. در اتاق خواهرش را، که هنوز جیغ می کشید، و کمک می خواست، می گشاید، و می بیند آن جوان کار تجاوز کامل به خواهر او را تمام کرده است. جوان با مشاهده او و رفیقش در آستانه در فوراً از تختخواب پایین می جهد، و شلوارش را به پایش می کشد. خواهرش را که مضروب و مجروح شده، و در وضع انتقادآمیزی قرار دارد، آرام می کند. او بر خشمش غلبه می نماید، و از رساندن صدمه به جوان متجاوز خودداری می کند. به پلیس تلفن نموده، گزارش تجاوز جنسی را می دهد. رفیقش نیز در شهربانی داستان دروغین او را تأیید کرد. مأمور به آن دو گفت، که رفتارشان عاقلانه بوده، مخصوصاً تسلط برادر دختر بر احساساتش در صحنه جنایت و خودداری او از وارد آوردن صدمه ای به متجاوز تحسین انگیز می باشد. هم چنین برادر دختر پس از اشاره با سر به بیژن ادعا کرد، که نه از او و نه از رفیقش عملی که سبب دچار شدن جوان به آن حال غیرعادی بوده باشد، سر نزده است. روشن است، که جوان صاحب طبیعت ضعیفی است. او به خود

جرئت تجاوز پست فطرتانه ای به یک دختر تنها و بی دفاع را داده، ولی شهادت روبه رویی با عواقب جنایتش را نداشته است!

در بازداشتگاه بیژن پتویی دور بدنش که مثل بید می لرزید، پیچیده بود. دندان هایش از عصبی بودن با صدا به هم می خورد. پزشکی به شهربانی آمد. بیژن را معاینه و یک آمپول مُسکن به او تزریق کرد. پس از آن که بیژن تقریباً به حال عادیش بازگشت، از او بازجویی به عمل آمد. در آن بازجویی، که ضمناً با ذکر شدن تاریخ و زمان بازجویی از زبان بازجویی کننده بر روی نوار ضبط شد، بیژن حق و حق کنان اتهام جنسی را رد کرد، و گفت، که او به دعوت خود دختر به منزل او رفته، و به میل و رضای دختر با او مقاربت کرده است (چیزی که می دانیم حقیقت داشت).

ولی سؤال این بود، که آیا هیئت منصفه در دادگاهی که به زودی تشکیل می یافت، ادعای او را خواهد پذیرفت، یا داستان دختر به اصطلاح قربانی را، که آثار جرم مؤید واقعیت اعمال شدن تجاوز جنسی کامل، وانگهی توأم با خشونت جسمانی بر او بودند؟

دادگاه در شهر اسبیرگ (Esbjerg)، واقع در چند کیلومتری ریه، تشکیل یافت. دادستان ادعای اتهام دوباره جنایت تجاوز جنسی خشونت آمیز را تسلیم دادگاه نمود. یک وکیل تسخیری برای بیژن معین گردید. اما به نظر نمی رسید آن وکیل توانایی هنایاندن جریان محاکمه را داشته باشد. محکومیت بیژن قطعی بود. تنها کاری که از دست وکیل برمی آمد، تقاضا از دادگاه درمورد تعیین یک دوره کوتاه مدت محکومیت بود، اما این سعی او نیز نتیجه ای نبخشید.

بر طبق ماده ۲۱۶ قانون جزایی دانمارک مربوط به تجاوز جنسی، کیفر ارتکاب این جنایت در صورت توأم بودن با خشونت جسمانی به قربانی حداکثر تا ۸ سال محکومیت در زندان می باشد. دادگاه بر اساس آثار جرم، عمدتاً گواهی آزمایش پزشکی درمورد وجود مَنیّ متهم در عورت دختر، بیژن را به ۶ سال زندان و اخراج دائم از دانمارک پس از اتمام دوره مجازاتش محکوم ساخت. دادستان از رأی دادگاه کاملاً خرسند بود، و این خرسندیش را به خبرنگار تلویزیون و روزنامه نگاران، که در روز صادر گشتن رأی دادگاه جلوی ساختمان آن گرد آمده بودند، اظهار داشت.

بیژن می باید محکومیتش را در " زندان وسترا" (Vestre Fængsel) در کپنهاگ سپری سازد. فردای صادر گشتن رأی دادگاه، دو مأمور شخصی پوش بیژن را به جزیره شیلند (زیلند)، که کپنهاگ در آن جا قرار دارد، بردند، تا او را به مسئولین زندان مذکور تحویل دهند. بینوا هنوز پایش را داخل زندان نگذاشته خُرد شده بود!

قضیه بیژن موضوع داغ صحبت در میان پناهجویان گردید. هیچ کدام از آنان با شناختی که از بیژن داشتند، اتهام تجاوز جنسی منتسب به او را باور نکردند. می دانستند، که چنان جنایتی از او ساخته نبود. قضیه دارای هنایش شدیدی در آنان بود، خاصه در زنان و دختران پناهجو، که یک رابطه دوستی محبت آمیز بین آنان و بیژن برقرار شده بود. حتی بعضی از آنان با دریافت خبر از بسی تأثر گریستند. همه شان از صمیم قلب آرزو کردند، که کار آن جوان در زندان به جای باریک تری نکشد.

طبیعی است گزارش این واقعه نیز با آب و تاب در روزنامه ساحل غرب به چاپ رسید. ضدنژادپرستان و طرف داران خارجیان در برابر قطب مخالف شان در شهر در اقلیت قرار داشتند. در حقیقت امر آنان دارای توانایی ابراز واکنش قاطعی در مقابل نژادپرستان نبودند. افرادی از میان آنان که واکنشی از خود نشان می دادند، عواقب سوء آن را تجربه می نمودند. نژادپرستان این گونه افراد را به اشکال مختلف ایذاء می نمودند. به در و دیوارهای منازل آنان با دیوارنگار کلمات زشتی از قبیل "عاشق خارجی" (fremmedelsker) می نوشتند، یا صلیب شکسته نازی نقش می کردند. به پنجره های شان سنگ می انداختند. اعضای خانواده های شان را با نامه یا تلفن تهدید می کردند. در یک مورد مولوتوف کوکتل به داخل منزل کسی پرتاب شد، که اثاث را سوزاند. در مورد دیگری کسی یک سر بریده خوک را به داخل منزل ضدنژادپرستی انداخت. در تکه کاغذی سنجاق شده به پیشانی آن نوشته بودند: " سرنوشت عاشق خارجی!" (fremmedelskers skæbne!) در اماکن عمومی مزاحم شان می شدند. و غیره و غیره. این گونه

رفتار نژادپرستان باعث آن شد، که ضدنژادپرستان و طرف داران خارجیان در برابر وقایع نژادپرستانه موضع گنش پذیرانه (انفعالی) اتخاذ نمایند.

روشنگری ها

^{۲۴} راکرها: خشونت کاران حرفه ای موتورسیکلت سوار، اعضای باشگاه های تبهکاری.

^{۲۵} وایکینگ ها در اصل نام دزدان وحشی دریاهاى شمالی از سده هشتم تا دهم میلادی بوده است.

^{۲۶} جنگ ایران و عراق در حقیقت برآمد توطئه مستقیم امپریالیسم آمریکا با هدف بازگرداندن آن قشری از بورژوازی کمپرادور که رژیم پهلوی نماینده اش بود به مسند قدرت در ایران، به توسط آن احیای وابستگی کامل ایران به آمریکا، و در سطح راهبردها برقراری مجدد رابطه فروپاشیده ایران پس از انقلاب بهمن با رژیم اشغالگر صهیونیستی در فلسطین، کارگزار نظامی و اطلاعاتی آمریکا در خاور میانه، بود.

جنگ ایران و عراق، که به مدت ۸ سال (از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷) به درازا کشید، یکی از خونین ترین و مخرب ترین جنگ ها پس از جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۴۵) بود. تلفات جنگ فقط در سمت ایران: ۲ میلیون کشته و معلول - ۴۰ هزار اسیر - ۵۰ شهر ویران شده - ۳ هزار روستای نابود شده - ۴ میلیون آواره - ۷ هزار مفقودالاثر. به علاوه بیش از ۱ هزار میلیارد دلار خسارت مادی.

^{۲۷} پیشین، ج ۹، ص ۱۰۴.

^{۲۸} کراروپ خود شرح مبارزه اش برضد پویش سازمان کمک به پناهندهگان برای جمع آوری کمک مالی را در کتابش با عنوان *En måned i efteråret. Rapport fra en borgerkrig* (یک ماه در پائیز. گزارش از یک جنگ داخلی)، دانمارک، ۱۹۸۷، شرح داده است.

^{۲۹} گزیده مطالب این نامه ها از همان کتاب کراروپ برگرفته شده است.

^{۳۰} این بازداشتگاه، که در ۱۵۴۶ ساخته شده بود، تا ۱۹۸۹ مورد استفاده بود.

^{۳۱} گفتنی است، مصرف متوالی کوکائین اعتیادآور است، و موجب اختلالات جسمی و روحی شدید می گردد، و به آسانی می-تواند معتادین را به استعمال قوی ترین ماده مخدره، هروئین، سوق دهد.